



ترم چهار نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۱

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم چهار، جلسه اول، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

آکادمی طاهری نظام جدید

 taheriacademy.com	❖ ویژه دانشجویان بین الملل
 erfanhalghehacademy.com	❖ ویژه دانشجویان داخل کشور

آکادمی طاهری نظام قدیم

 taheriacademy.com	❖ ویژه دانشجویان بین الملل
 elementary.erfanhalghehacademy.com	❖ ویژه دانشجویان داخل کشور

 mataheri.com	❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری)
 MohammadAliTaheriOfficial	❖ یوتیوب محمدعلی طاهری

هر چهار یکی بُود بر ما
ذره بداند این حقیقت ما
هم قطره و جو و سیل و دریا

موج است و حباب و آب و دریا
موج و حباب و آب ماییم
بنگر به تعیین که جز یکی نیست

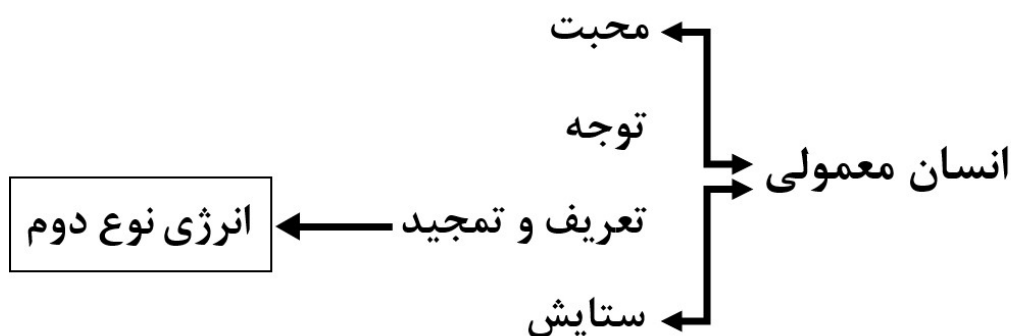
به‌نام هستی بخش یکتا

با عرض سلام خدمت خانم‌ها و آقایان،

کنترل دشارژ بیرونی و انواع انرژی‌ها (نوع اول-نوع دوم):

اولین موضوعی رو که مورد بررسی قرار بدیم؛ در مورد کنترل دشارژ خارجی‌ست. مسئله دشارژ بزرگترین نقطه ضعف انسان هست، مسئله‌ای که هست، اونچه رو که در رابطه با دشارژ می‌تونه عامل مولد دشارژ باشه؛ مقدمات مورد بررسی قرار می‌دیم تا صحبت‌های اصلی خودمون رو داشته باشیم.

در واقع انسان معمولی، یعنی انسانی که روش کار نشده یا رو خودش کار نکرده؛ به‌خودی خود گداست. گدای جلب توجه، گدای محبت، گدای تحسین و تشویق و گدای به هر حال دریافت تمجید و اینهاست.



به‌عبارت دیگه انسان معمولی نیازمنده. نیازمند محبت، نیازمند توجه هست، نیازمند تعریف و تمجید و ستایش و همه مقوله‌ها است.

نشینم سر راهی به امید نگاهی

حالا وقتی که ما اینها رو دریافت می‌کنیم؛ در واقع انرژی نوع دوم در ما ایجاد می‌شه.

انرژی نوع اول:

گفتیم انرژی نوع اول، همون غذایی هست که می‌خوریم، ATP، بنزین سلولی، اینها انرژی نوع اوله.

اما انرژی نوع دوم ماحصل مقولاتی مثل تعریف و تمجید و... هست و ما می‌تونیم از این طریق شارژ و دشارژ بشیم.

تعریف انسان معمولی:

ما داریم بحث انسان معمولی و بعد انسان متعالی رو تعریف می‌کنیم. وقتی گفتیم انسان، یعنی منظورمون انسان معمولیه. انسان معمولی، انسانی‌ست که هنوز برنامه‌هایی که داره، یا برنامه‌های لازمه‌اش روش پیاده نشده؛ خام میاد و باید یک چیزهایی روش پیاده بشه ولی نشده. در واقع خیلی از دستگاه‌هایی که ما می‌گیریم، مثل یک لپ‌تاپ یا یک گوشی تلفن همراه و اینها رو ما بایستی بریم تو سایت کمپانی سازنده و مرتب برنامه‌هایی رو روش داندلود کنیم و پیاده کنیم، چون دستگاه به‌خودی خود هنوز خامه؛ هنوز اون کارآیی لازم رو نداره. در مورد انسان هم همینطوره، انسان خامه، یک بیسی داره ولی باید برنامه‌هایی رو در ارتباط با سایت اصلی روش داندلود کنند، پیاده کنند، بریزند روش تا اون کارآیی اصلی خودش رو نشون بده. یعنی در واقع ما اگر نریم تو سایت و اون برنامه‌ها رو که قابلیت داندلودشون رو داریم، داندلود نکنیم؛ انسان معمولی هستیم. اون گوشی تلفن همراه قابلیتش رو داره و توی طراحی پیش‌بینی شده که می‌تونه اون برنامه را بگیره و پیاده کنه. روی ما هم تعریف شده، روی ما طراحی شده اما به‌خودی خود اکتیو یا فعال نیست. ما راهی نداریم جز اینکه بریم تو شبکه و اون برنامه رو فعالش کنیم.

بنابراین وقتی گفتیم انسان، یعنی انسان خام، انسانی که هنوز برنامه‌هاش روش پیاده نشده. در این رابطه، یک انسان معمولی به‌طور معمول نیازمند محبته، نیازمند تعریفه، نیازمند تشویقه، نیازمند جلب توجهه. مثلاً شما یک بچه می‌بینید که این بچه حتماً این آثار رو داره و شما هر جور بهش توجه کنید، اون می‌فهمه و واکنش خاص خودش رو نشون میده و بالعکس، وقتی اینها رو ازش دریغ کنید؛ دقیقاً اون رو هم متوجه می‌شه.

انرژی نوع دوم:

افراد معمولی غذا می‌خورند، استراحت می‌کنند و کاملاً ساخته و پرداخته میان وارد عرصه زندگی می‌شن، اما اگر انرژی نوع دوم رو دریافت نکنند؛ گرسنه‌اند. یعنی اگر انرژی نوع دوم دریافت نشه، یک چیزی کمه و در واقع این غذایی که خوردند و این استراحتی که کردند و این کارهایی که کردند؛ هیچ‌کدومش کافی نیست. لذا اگر که یک روزی بگذره، صبحی شام بشه و اون نتونسته باشه انرژی نوع دوم را بگیره و جذب کنه؛ یک چیزی کمه براش و احساس می‌کنه یک کمبودی این وسط وجود داره. لذا شما مثلاً می‌بینید که در دنیا افراد زیادی چه کارهایی می‌کنند که جلب توجه بشه و با جلب توجه، انرژی نوع دوم رو دریافت کنند و انرژی نوع دوم در واقع ارضا کننده نهاییه. حتی بعضی موقع‌ها خیلی حرف می‌زنه. مثلاً شما فرض کنید که یک روزی آخر هفته و گرسنه و خسته و کوفته هستیم. همین که داریم میریم، یعنی بدون اینکه نای راه رفتن داشته باشیم؛ به زور خودمون رو داریم می‌کشیم. کافیه که ما در همین حال، یک انرژی نوع دومی جذب کنیم؛ مثلاً یک تشویق، یک خبر خوب، یک محبتی. کافیه توی همه این موارد، ما یک چیزی رو جذب کنیم، می‌بینیم دیگه خسته نیستیم، دیگه گرسنه نیستیم، اصلاً می‌تونیم تا ۲۴ ساعت دیگه هم کار کنیم.

حضور: اصلاً انرژی نوع دوم وجود نداره؛ فعلاً هیچ کسی به هیچ کسی این انرژی رو نمی‌ده.

استاد: ولی به هر حال وجود داره.

بنابراین انرژی نوع دوم تعیین کننده خیلی مسائله. مثلاً فرض کنید یک لشکری کارآییش به تجهیزاته‌ش هست، ولی اون چیزی که تعیین می‌کنه اینها از تجهیزاته‌شون چطوری استفاده کنند؛ انرژی نوع دومه. بنابراین تعیین کننده نتیجه یک جنگ کلاسیک، جنگ روانیه؛ جنگ روانی بازی با انرژی نوع دوم هست. حالا ممکن این تعریف‌ها رو نداشته باشه ولی اصطلاحاً می‌خوان روحیه طرف مقابل را ضعیف کنند. مثلاً توی خیلی از مسابقات و خیلی از قضایا تلاش عام این هست که بیان روحیه طرف رو تضعیف کنند. توی خیلی از مسابقات، تشویق تعیین کننده نتیجه است. مثلاً فرض کنید اینکه تماشاچی‌ها کدام گروه را تشویق می‌کنند، نتیجه بهتر داره، یعنی اون گروه احساس خستگی کمتری خواهند کرد؛ انرژی بیشتری دارند. لذا مثلاً مسابقه تو خونه خود آدم با

مسابقه اینکه بری تو خونه حریف، فرق می‌کنه و در واقع این سیستم انرژی نوع دوم، مکانیزم عجیب غریبی داره.

من یک مثال می‌زنم، اگر به یک نفر بگیم همینطور بشین! پاشو! او هم پشت سر هم می‌شینه و پا می‌شه؛ تا یک جا دیگه نمی‌تونه. یعنی اینجا میزان اسیدی که روی عضله تشکیل شده، عصبش رو فلج می‌کنه و اون دیگه تا استراحت نکنه و اسیدی که تشکیل شده، خنثی نشه؛ این عصب فلج باقی می‌مونه. حالا همین شخصی که عصبش فلج شده، یک انرژی نوع دوم به او بدید. فلجه دیگه، ببینید دو دو تا چهار تا، الان عصبش فلجه، یک انرژی نوع دوم بهش بدید؛ حالا هر نوعش که می‌شه. ببینید انرژی نوع دوم ماجراش مفصله، مثلاً ممکنه دقیقاً در همون لحظه بهش بگین که بچه‌ات داره از رو پشت بام می‌افته پایین، یعنی به‌صورت‌های مختلف همین که بچه‌ش الان داره میفته پایین، در واقع ما رفتیم توی فاز انرژی غیر فیزیکی. نوعی از انرژی که دیگه جزء ATP نیست، عصب فلجه ولی همون آدم با همون عصب فلج، یک دوی صد متری واست می‌کنه که اگر تو مسابقه دوی المپیک باشه؛ حتماً برنده می‌شه ولی افسوس که اونجا همچین وضعیتی حاکم نیست. اگر ماجرای انسان دو دو تا چهار تا ست، الان این عصب خسته‌ست، باید بگه نه من نمی‌تونم پیام، یکی بره به دادش برسه؛ در حالی‌که اینطور نیست! چه عاملی باعث می‌شه که این عصب و این ماهیچه‌ای که اینجا هست و دیگه از کار افتاده، بلافاصله روابط شیمیایی حاکم روی اون خنثی می‌شه و اون فرد قادر به دویدن می‌شه؛ تازه خیلی سریع‌تر از حالت عادی. ببینید اینها جاهایی‌ست که علم نمی‌تونه پاسخ بده و روابط دیگری بر اون حاکمه و انسان تعریف‌های دیگه‌ای پیدا می‌کنه و مشخص می‌شه ما یک بخش فیزیکی داریم؛ یک بخشی داریم غیر از این فیزیکی که می‌شناسیم. البته در نهایت اون هم جزء فیزیکیه، چون الان نمی‌شناسیمش؛ می‌گیم متافیزیک یا می‌گیم غیر فیزیکی. فردا که شناختیمش، می‌بینیم که این هم که جزء فیزیکیاله، مثل همین هاله‌ای که الان عکسش رو می‌گیرند؛ دیگه داره می‌شه فیزیکی دیگه. یعنی دیگه داره می‌شه جزء دیتاها data و دانسته‌های فیزیکی. ما می‌گن اگر هاله‌ات اینجوریه، تفسیرش اینطوره، این چاکرا...، الان که دارند عکس می‌گیرند؛ تعبیر و تفسیرش هم می‌کنند. الان داره عادی می‌شه و داره جز دانسته‌های فیزیکی می‌شه.

پس نقش انرژی نوع دوم در جنگ روانی، اینه که بازی‌های مختلف با انرژی نوع دوم می‌شه و این انرژی نوع دوم بسیار بسیار حائز اهمیتیه. چه در جنگ، چه در مسابقه، چه در زندگی و برای انسان معمولی بسیار تعیین کننده همه چیز هست. بعضی موقع‌ها به نفع ما تموم می‌شه؛ بعضی موقع‌ها به ضرر ما تموم می‌شه. چون همیشه از سمت مثبتش نمیداد و از سمت منفیش هم میداد. تصور کنید که ما صبح از خونه می‌خوایم بیایم بیرون و خوب استراحت کردیم، صبحانه حسابی زدیم و حالا از خونه میایم بیرون، قبراق قبراق. بعد یکی به ما می‌رسه، چه خودی یا غیره، یک دفعه به ما می‌گه این چه شکلیه؟ چرا این شکلی شدی؟ قیافه‌ات چرا اینجوری شده؟ وای خدای من وای وای! چرا انقدر پیر شدی؟ چرا انقدر زشت شدی؟ بعد که طرف اینها رو می‌گه؛ همینجوری یواش یواش هر چه ساختیم و پرداختیم فرومی‌ریزه. در حالی‌که به واقع ممکنه ما از او جدا بشیم و یکی دیگه به ما برسه و مثلاً بگه چقدر خوشکل شدی، چقدر خوشتیپ شدی، چقدر... یعنی ما همون آدمیم ولی به فاصله یک دقیقه وقتی اون شخص اونها رو می‌گه مثل خمیر وامیریم و وقتی نفر بعدی تعریف می‌کنه دوباره سرحال می‌شیم؛ بدون اینکه چیزی عوض شده باشه.

این مسئله فقط در رابطه با خود ما نیست. توی دوره یک‌مون مثال‌هایی زدیم راجع به نرم افزارهایی که در روان داشتیم و با هم صحبت کردیم. منظور نرم افزارهایی هست که فیزیکی نیستند؛ از جمله همین‌ها. البته عرض کردم غیر فیزیکی، از نظر علم امروز. در علم فردا همه اینها فیزیکیه؛ اصلاً ما متافیزیک نداریم. از نظر علم فردا متافیزیک اصلاً نداریم؛ همه‌اش فیزیکیه. ما یک ادکلن می‌خریم و میایم خونه، اولین نفری که می‌بینه؛ می‌گه وای این ادکلن که قلابیه! همین که می‌گه قلابیه؛ ما وارفتیم. اصلاً ارتباط این ادکلن با حال و روز ما چیه؟ چرا ما وامیریم؟ حتی ممکنه اگر ادکلن گرونی خریدیم؛ بلافاصله تب کنیم.

حضار: تب کنیم؟

استاد: بله، ممکنه بلافاصله تب کنیم؛ حالا چرا تب می‌کنیم؟ به محض اینکه این انرژی دوم تحت فشار قرار می‌گیره و ما وامیریم، سیستم دفاعی بدنمون هم افت می‌کنه، به محض اینکه سیستم دفاعی بدنمون افت پیدا کرد، میکروارگانیسم‌هایی که اینجا تو بدنمون همیشه هستند و منتظر فرصت جانانه‌ای بودند، الان بهترین فرصته و بلافاصله

یورش میارن؛ بدن ما هم بلافاصله آلارم می‌ده و ما تب می‌کنیم. بعد به واقع هر چی فکر می‌کنیم که یک ادکلنی بود که گفتند قلابیه؛ چرا ما باید تب کنیم؟ حالا در همین حین که داریم وامیریم و فکر می‌کنیم که چگونه خودمون رو برسونیم و دستمون رو بگیریم یه جایی، یک دفعه یک نفر دیگه می‌گه چیه؟ چه خبره؟ بده من ببینیم؛ کدوم رو میگی قلابیه؟ نگاه می‌کنه، می‌گه نه! این اصله؛ من می‌شناسم. دوباره همینجا یک دفعه طرف زنده می‌شه؛ یعنی سرپا می‌شه. بدون اینکه این وسط هیچ نوع انرژی ناشی غذا یا خوراکی رد و بدل شده باشه.

در واقع ما با انرژی‌های مختلفی سروکار داریم؛ از جمله، این انرژی نوع دوم که بازی منفی با اون بزرگترین نقطه ضعف ما رو آشکار می‌کنه. یعنی هر آدمی رو ممکنه کله پا کنه و زمینش بزنه. یک سرباز با بهترین تجهیزات هم که باشه، فقط کافیه که کارشناس‌های جنگ روانی بتونن با اخبار جعلی و با حرف‌هایی و صحبت‌هایی، توی دل اون رو خالی کنند که نکنه ستاد فرار کردند و شما بیخود دارید اینجا موندین و در خط مقدم جبهه وایسادین. اگر بتونن با اخبار جعلی توی دل اون‌ها رو خالی کنند که راه و روش‌هایی هم براش دارند، اون سرباز ۵۰ متر نمی‌تونه بدوه؛ دیگه نای دویدن و نای جنگیدن رو نداره. یک سرباز اگر که روحیه خوبی داشته باشه، می‌تونه ساعت‌ها و به‌طور مداوم بدون غذا، تشنه، گرسنه بدوه از اینور به اونور از اونور به اینور، انقدر این مطلب و مسئله مهمه.

این‌ها همه در مورد انسان معمولی بود. حالا این رو ما از کجا با خودمون آوردیم؟ از روز اولی که آدم شروع کرد، بحث اینکه و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا وقتی گفتند سجده‌اش کنید؛ سجده‌اش کردند. چرا ما را سجده کردند؟ در واقع چند تا منظور بود:

یکی از این قضایا این بود که ما را عاشق خودمون کردند. یعنی هی رفتند و هی اومدند و جهان هستی و ملائک که سمبل و ارکان جهان هستی هستند؛ به ما معطوف شدند. ما در اونجا اولین چیزی که متوجه شدیم این بود که جهان هستی به ما چشم دوخته؛ یعنی همه اجزائش و جهان هستی به‌خاطر ما آفریده شده و خود خداوند هم گفت فتبارک الله احسن الخالقین و دیگه کاملاً بیچاره‌مون کردند. یعنی بدبخت شدیم که عطف کامل به خودمون پیدا کردیم.

و در واقع اینجا بود که با مفهوم فاز یک عشق آشنا شدیم، عاشق خودمون شدیم؛ خودشیفته شدیم. اون فاز اولش بود و فاز بعدیش که دیگه بعد از مدتها به اینجا رسیدیم و در اینجا، هم می‌تونیم عاشق خودمون باشیم و هم در عین حال قابلیت داریم به بیرون هم معطوف بشیم این فاز دو عشق.

منظور دیگه در اونجا این بود که در اولین مرحله که ما غذا نمی‌خوردیم؛ اصلا ماجرای آدم این شکلی نبوده. در اونجا اون مسیری که ما شروع کردیم و اصلا به هیچ‌عنوان این شکلی هم نبودیم، در اولین مرحله ما غذا خوردنی نبوده، انرژی رو که ما برای زندگی و زنده بودن استفاده می‌کردیم؛ در واقع همین انرژی نوع دوم بوده. یعنی همین که می‌دونستیم هستی برای ما و به‌خاطر ما آفریده شده، همه ذرات در رابطه با ما معنی دارند و ما شاهکار طراحی هستیم تو این حلقه که البته حلقه‌های دیگه ماجراهای دیگه داره، ولی این حلقه ما شاهکاریم؛ حرف اول رو داریم می‌زنیم تو این حلقه و اینها به ما انرژی می‌داده. کما اینکه الان آثار و بقایای اونجا با ما متولد شده و اینجا ما داریم از همون روزی که یادش بخیر چه روز خوبی بوده که گفتند فتبارک الله احسن الخالقین که عجب روز قشنگی بوده، حالا بگیم روز بگیم لحظه، هر چی بگیم؛ در واقع ما آثار و بقایای اونجا رو با خودیم آوردیم اینجا.

اگر خاطرتون باشه، به‌طور کلی در هر مرحله ما تحت تاثیر دو تا نیرو قرار داریم. همیشه یک نیرو روحه و یک نیرویی که ما رو سمت پایین می‌کشونه. در مرحله بعدی که مرکب ما کالبد ذهنیه، یک نیرو روحه و نیرویی که ما رو به سمت پایین می‌کشونه؛ وابستگی هست. الان چی؟ در این مرحله که ما انسان هستیم، چیزی که ما رو به سمت پایین می‌کشونه؛ انرژی نوع دوم هست.



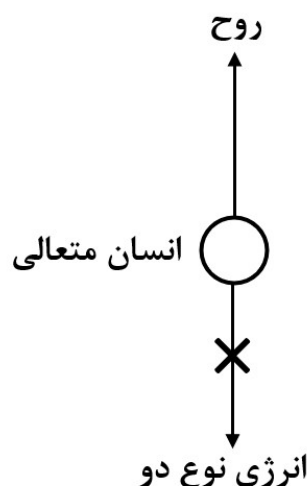
دلایل اینکه انرژی نوع دوم انسان را به سمت پایین می‌کشد:

در واقع نیاز به انرژی نوع دوم، ما رو به سمت پایین می‌کشونه. دلایل متعدد داره که با هم صحبت می‌کنیم تا آخر بحث‌هامون.

۱. اولاً عطف به گذشته است. یعنی در ابتدای مسیر با این مسئله شروع کردیم و الان این عطف به گذشته محسوب میشه.

۲. ثانیاً حالا میایم می‌بینیم انسانی که نیازمند انرژی نوع دومه؛ چقدر بلا سرش میاد و در واقع این بزرگترین نقطه ضعف انسانه و در مورد انسان متعالی، این صورت مسئله‌مون هست. در مورد انسان متعالی بایستی نیاز به انرژی نوع دوم به حداقل برسه. منظور از حداقل اینه که همینطور به سمت صفر میل می‌کنه.

این ماجرای کلی انسان هست و این نیاز به انرژی نوع دو رو اگر قطع کنیم؛ دیگه الان می‌تونیم بگیم انسان متعالی، چون نیاز رو قطعش کردیم. انسان متعالی باید از این مسئله بی‌نیاز بشه؛ کاری که قادریم انجام بدیم. پس این‌صورت مسئله مونه. حالا باز هم میریم دنبال قضایایی که چرا باید قطع بشه؟



دلایل لزوم قطع شدن نیازمندی انسان به انرژی نوع دوم:

همینطور تیکه تیکه یک چیزهایی می‌گیریم. اولین مسئله اینکه انرژی نوع دوم به ما نوسان میده. یک نوسان‌های بالا پایینی میده، البته در اینجا خصوصاً بحث منفیش بسیار بسیار شدیده؛ چون که یک‌دفعه می‌تونه ما رو ساقطمون کنه از اون بالا. شما فکر

کنید که یک انسان متعالی یک دفعه بهش برس و بگن که چرا لباس اینطوره؟ چرا قیافه‌ات اینطوره؟ و او یک‌دفعه از اون بالا مثل خمیر وارفته وابر؛ اون‌وقت شما روی تعالیش دچار شک نمی‌شید؟ دچار شک می‌شید. پس دلیل خیلی راحت و سرانگشتیش رو بگیریم خدمتتون. بنابراین اگر که بتونیم با انرژی نوع دوم بازی کنیم و یک انسان متعالی رو ساکشن کنیم و انرژی رو مکش کنیم، چون در واقع می‌تونیم هم انرژی بدیم، هم می‌تونیم انرژی بگیریم دیگه، حالا اگر تونستیم این کار رو کنیم و طرف هم مغلوب شد؛ لذا از اون بالا ساقط شده و شما دیگه نمی‌تونید نام متعالی برای انسانی بگذارید که تونستید انرژی رو ازش بگیرید.

حضار: فرمودید که اون مرحله بالایی که ما بودیم، آدم اول غذا نمی‌خورد و از طریق انرژی نوع دوم زندگی می‌کرده؟

استاد: صرفاً با توجهی که جهان هستی بهش داشته؛ در واقع از این طریق داشته انرژی می‌گرفته. البته اونجا یک مطلب دیگه هم داره. دو تاش رو گفتیم و یک مطلب دیگه‌ش هم این بود که گفته شد همه ملائک سجده کردند؛ الا ابلیس. در واقع اگر ابلیس هم سجده می‌کرد؛ عالم تضاد تشکیل نمی‌شد. یعنی در واقع یک ملاکی هم بود برای اینکه تضاد هم ایجاد بشه که هدف این بود در این حلقه که جهان دوقطبی باشه. بعد اینکه در ابتدا به ساکن این نبود که آدم غذا بخوره، اونجا که بر ملائک عرضه شد، در اونجا محتاج غذا خوردن نبود، بلکه انرژی از هستی به سمتش جاری بود و اون از این توجه خاص و عامی که روی او معطوف بود؛ داشت انرژی می‌گرفت. همین الان این بقایای همون مسئله هست که ما این رو از گذشته با خودمون داریم. من صورت مسئله رو می‌گم تا حالا راجع بهش صحبت کنیم ولی لازم هست که در اینجا برای انسان متعالی، این رشته قطع بشه و انسان متعالی نیاز به تشویق، نیاز به جلب توجه، نیاز به محبت نداره. محبت کننده هست؛ ولی نیاز به محبت نداره. حالا اینها سوءتفاهم نباید بشه. انسان متعالی مثل خورشیده، خورشید نور میده؛ اما خودش نیاز به گرفتن نور نداره.

سوال: چطور پس خدا بهش فرموده از همه درخت‌ها بخور الا ...؟

استاد: حالا اونها در مراحل بعد هست که میاد و این قضایای مثل مکان برایش ایجاد می‌شه، خوردن ایجاد می‌شه که سمبلیک هم هست و اینها همه‌اش تعریف داره و صحبت داره. اون درخت هم معنا داره همه اینها معنا پیدا می‌کنه، یعنی پله پله داره

میاد پایین. ولی در وهله اول اونجا که می‌گه و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم، اونجا بحث سر اینه که به ما توجه شد. ما مورد توجه قرار گرفتیم و این مورد توجه قرار گرفتن، اشکال ماست. اشکال عمده بشر نیاز به مورد توجه قرار گرفتنه و این ماجرا انسان رو به یک دست اندازه‌هایی می‌اندازه. نیاز به محبت، تا اونجایی که ممکنه در دنیای روان‌شناسی هم بگن که دیگه این از نیازهای انسانه، نیاز به محبت، نیاز به... ولی در مورد بحث بلوغ عرفانی، یک عارف بالغ نیاز به محبت نداره. البته وقتی می‌گیم عارف، منظورمون رهرو هست چون این مسئله انتهایی نداره. برای رهرو برای یک کسی که سالکه و رهرو هست؛ بسیار افت داره که نیاز داشته باشه بیان یک دست بزمن پشتش و بگن بارک‌الله! آفرین! آفرین! یعنی شما خودتون حسابش را بکنید، مثلاً نیاز داشته باشه که بیان بگن دستت درد نکنه! آفرین! میان بگن، وقتی نیومدن بگن؛ اون سقوط می‌کنه. لذا تیکه تیکه میایم و این مطلب رو با هم جامی‌اندازیم ببینیم که درسته یا درست نیست. اگر تصویب کردیم، می‌گیم درسته، اگر تصویب نشد؛ می‌گیم درست نیست.

حضار: استاد می‌شه راجع به بچه‌ها که بالاخره کودکان احتیاج به محبت خانواده دارند، راجع به اون هم توضیح بدید که چطوری باشه که بچه‌هامون رو به روز خودمون نندازیم.

استاد: بچه‌ها دنیای خودشون رو دارند. بچه‌ها باید توجه و محبت دریافت کنند و اونها باید تغذیه بشند. اونها هنوز به انرژی نوع دوم نیاز دارند، اما ما باید متناسب با این رشدی که پیش میاد، بتونیم در یک جاهایی کمش کنیم. خیلی حساب شده‌ست این مسئله. الان حالا در این موضوعی که شما فرمودید، اشکال ما این هست که برنامه‌ریزی نداریم و بعد همینطوری میایم بالا و فکر می‌کنیم که همونه. لذا مثلاً ممکنه ۵۰ یا ۶۰ سالمون باشه، کافیه یک عروسی باشه و ما رو دعوت نکنند. کافیه یک جایی در تصور خودمون فکر کنیم که باید بگن دستتون درد نکنه؛ نیان بگن یا دیر بیان بگن. کافیه بریم یک جایی، فقط چایی بگذارن جلومون. حالا میوه تو خونه نداشتند؛ چایی گذاشتند. شما زیاد شنیدید که می‌گیم به من برخورد! حالا اگر این رو یک عارف بالغ بگه که به من برخورد؛ از اون بالا یعنی ساقط شده. حالا اینها رو با هم می‌خوایم صحبت کنیم تا ببینید که بحث دنیای عرفان، دنیای کیفیت، دنیای ادعا نیست. چهار کلمه اگر به حرف یک نفر گوش بدیم، می‌فهمیم که اون رسیده یا نرسیده. کافیه بگه به من

برخورد! یعنی می‌فهمید که انرژی نوع دوم در یک جایی کار خودش رو کرده، حالا هر چی هم که بوده؛ دیگه اصلا مهم نیست. یعنی شما متوجه می‌شید که انرژی نوع دوم یک جایی تونسته این رو دشارژ کنه و ساقطش کنه. البته هنوز ما وارد detail وارد جزئیات نشدیم. من کلیات رو می‌گم تا همینجوری بازش کنیم. بنابراین در واقع این روند که می‌بایستی متناسب با سن و سال شکلی می‌گرفته؛ شکل نگرفته. مثلا در خانه سالمندان شما وقتی که به صحبت‌های سالمندها گوش بدید؛ متوجه می‌شید که چقدر ضایعه بزرگی را ما باهاش روبرو هستیم. اونها عمده حرفشون اینه که نیومدن، به ما توجه نشد، محبت نشد. البته بحثی نیست که می‌بایستی به اونها محبت بشه، باید به اونها توجه بشه، رسیدگی بشه. اما اگر آنها بی‌نیاز بودند، بالغ بودند، نمی‌نشستند همه‌اش چشمشون به در باشه که اومدند. در اون صورت اونها می‌دونستند که کارشون این بوده که پرنده‌هایی رو، جوجه‌هایی رو پرواز یادشون بدند، پرواز بدند و حالا از راه دور از پرواز اونها لذت ببرند. این همون کاریه که در هستی می‌شه، درسی‌ست که دوباره جهان هستی داره به ما می‌ده و می‌بینید که همه پرنده‌ها با نهایت دقت و توجه بچه‌شون رو که پرواز دادند؛ دیگه از دور از پرواز اونها لذت می‌برند. اینها درس‌هایی‌ست که طبیعت به ما می‌ده، هستی به ما می‌ده، کتاب مبین می‌ده. اما الان نشسته و همه‌اش یک کلمه‌ست و یک چیزه که همون جلب توجهه، جلب محبته، گدایی محبته. این گدایی محبت فرق نمی‌کنه چه سنی داره، این گدایی محبت و جلب توجه موجب میشه که حتی بیمار می‌شن. حتی علت بسیاری از بیماری‌ها جلب توجهه و در این مورد مهم نیست افراد حالا تو چه سن و سالی باشند. بچه رو که می‌گیم بچه‌ست. یک موقع‌هایی این بچه رو شما احساس می‌کنید که این اتفاق می‌افته و در واقع اونها به‌خاطر جلب توجه و جلب محبت و... یک همچین واکنشی رو از خودشون نشون میدن. اما در سنین از جوانی به بالا هم ما این مطلب رو داریم و این مطلب بسیار برای خودش جالب توجهه. آمارهایی رو به خودش اختصاص می‌ده، منتها نامحسوسه؛ محسوس نیست. آمار نداریم بگیم که چند درصد از اینها به این خاطر بوده؛ چند درصدش اینها بوده. چقدر از این بیماری‌ها رو مادر دوممون برامون ترتیبش رو داده. حالا برای سالمندان خیلی این مسئله شدیدتر می‌شه. چون به‌محض اینکه مثلا فرض کنید در اونجا سالمنده حالش بد می‌شه و زنگ می‌زنن به این و اون و مادر دومه حواسش جمعه، اون سالمند خودش حواسش نیست، دراز به دراز رو به قبله شده ولی مادر دومه

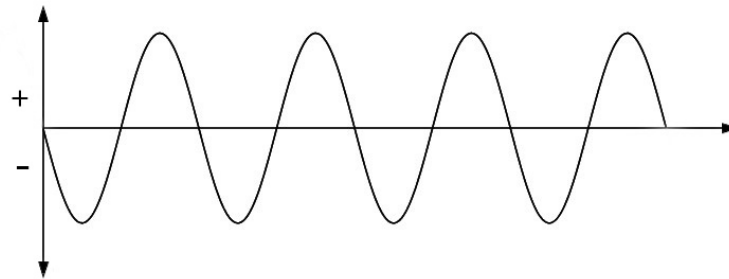
حواسش هست؛ حتی در بیهوشی. می‌دونین که سیستم‌های درون ما حتی در بیهوشی اونها کاملاً به هوشند و فعالند، چه تو غش کردن باشه و در همه حالت‌ها اونها به هوشند و در واقع فقط کالبد فیزیکی‌مون بیهوشه. بعد به محض اینکه متوجه می‌شه که بچه‌ها دورش جمع شدند و این حرف‌ها که آخ مادر و ناز و نوازش می‌کنند و وقتی که جلب توجه شد؛ بلند می‌شه و میگه شما اینجا چکار می‌کنید؟ در واقع اونجا مشخص می‌شه که ماجرا، ماجرای توجه بوده. ماجرا، ماجرای جلب توجه هست.

این قضیه گدایی محبت و گدایی توجه برای ما خیلی پیامدها رو طراحی می‌کنه، در جاهایی ما رو به خطر می‌اندازه؛ در جاهایی ممکنه باعث مشکلات عدیده‌ای بشه. مثلاً می‌بینید که تو خیابان یک موتورسوار یک دفعه تک چرخ می‌زنه توی این همه ماشین، در واقع او گرسنه‌ست؛ اینجا جای این کار نیست. اگر علاقه‌مند هم باشی، باید بری بیابونی، جایی این کار رو نکنی؛ الان اینجا جای این کار نیست. ولی در واقع او با این کار الان ما یک چیز می‌فهمیم، هر کسی یک چیزی می‌فهمه، ما متوجه می‌شیم که او در واقع گرسنه‌ست و گدای اون جلب توجه هست و الان اگر این توجه رو نگیره؛ این وسط یک چیزی کمه. از یک طرف حق داره؛ از یک طرف نداره. از یک طرف اینکه خودش رو نساخته؛ حق نداره. از یک طرف حق داره، برای اینکه در واقع اگر قرار باشه به کار و زندگی ادامه بده، باید این انرژی‌ها بهش برسند؛ یعنی یک حساب دو تا چهار تا هست. پس ما با هر سن و سالی متناسب با سن و سالش بهش توجه می‌دیم و این امکان رو می‌دیم که این ازش انرژی بگیره. اما حالا در نهایت ما بحث بلوغ عرفانی رو که نمی‌تونیم ازش بگذریم. در نهایت چی؟ این قضیه باید تا کی ادامه پیدا کنه؟ در یک جایی باید به‌طور جدی روش بحث و صحبت داشته باشیم و خلاصه کلام قضایاش رو دنبال کنیم.

انواع جریان برق و روند شارژ و دشارژ انسان معمولی و انسان متعالی:

ما یک جریان برق معمولی داریم. یک جریان برقی داریم که متعالی‌تره به‌عبارتی. نمودار زیر جریان برق معمولیه که در واقع ثانیه‌ای ۵۰ بار خاموش و روشن می‌شه. یعنی مدام شارژ و دشارژ میشه و ثانیه‌ای ۵۰ بار این خاموش روشن شدن ادامه پیدا می‌کنه. انسان معمولی در واقع جریان وجودیش با این جریان متناسبه. انسان معمولی مرتب از صبح تا شب همین‌طور شارژ و دشارژ میشه و همین‌طوری در نوسانه. این نوسان خستگی میاره، کما اینکه در جریان برق متناوب هم یک کابلی که فرضاً ده سال کار کرده؛ با یک کابل نو

فرق می‌کنه. یک کابلی که جریان برق متناوب رو ازش عبور دادند با کابلی که جریان برق مستقیم رو عبور دادند؛ باز هم با هم فرق می‌کنه.

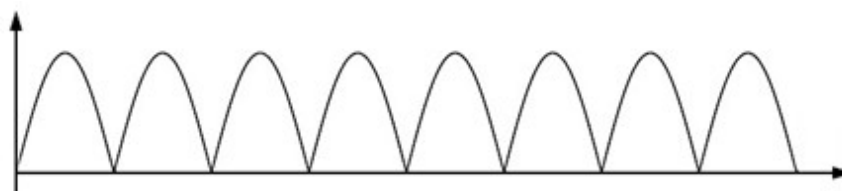


جریان برق متناوب AC

حالا اگر که این جریان رو از یک «دیود یا یکسو کننده» عبور بدیم؛ یک جریانی ایجاد می‌شه که جریان برق مستقیم یا DC است.



دیود یا یکسو کننده



جریان برق مستقیم DC

این جریان برق مستقیم، DC دائم شارژه. جریان دائم شارژ برای جاهایی که ما نمی‌تونیم قطع برق و دشارژ داشته باشیم؛ مورد استفاده داره. مثل همین سیستم کامپیوتر ما، به‌هیچ عنوان نمی‌تونه دشارژ پذیر باشه؛ دشارژ پذیر نیست. لذا اگر ما بخوایم با یک همچنین سیستمی کار کنیم، یک جریان برق متعالی می‌خوایم، یک جریان برقی می‌خوایم که دشارژ نشه، اگر دشارژ بشه؛ به درد ما نمی‌خوره.

یک انسان متعالی از نظر بحث شارژ و دشارژی که صحبت کردیم؛ جریانش مثل جریان برق مستقیم یا DC هست، دائم شارژه؛ هیچ‌وقت دشارژ نمی‌شه.

پس می‌تونیم جریان انسان متعالی رو به جریانش برق مستقیم تشبیه کنیم و بگیم اون هم مثل این جریانه و در واقع این جریان برق متعالی دشارژ پذیر نیست و دائم شارژ. یعنی نوسان‌هایی که داره، نوسانات تو مود شارژ؛ نه تو مود دشارژ. لذا کارآیی که این جریان مستقیم داره؛ جریان متناوب هرگز نداره.

خستگی ناشی از تناوب: ما در واقع یک خستگی داریم که این خستگی، «خستگی ناشی از تناوب» هست و شاید همه‌مون این رو تجربه کردیم و متوجهش هم شدیم. بعضی موقع‌ها می‌گیم که ما جسم خسته نیستیم؛ روح خسته‌ایم. مثلاً داریم از شمال برمی‌گردیم و بعد از مثلاً دو، سه هفته استراحت برمی‌گردیم و می‌پرسن چطوری؟ می‌گیم من جسم خسته نیستم، همه چی خوبه؛ ولی من روح خسته‌ام. به‌خاطر اینکه در واقع ما جریانمون، مثل جریان برق متناوب بوده و خود این تناوب و این نوسان، ما رو خسته می‌کنه. فکر نمی‌کنم نیاز به اثباتی داشته باشه که یک جریان DC دائم شارژ خود به‌خود خستگی کم‌تر از جریان AC باشه. اگر ما جریانمون DC باشه؛ مسلماً همین‌جا الان معلوم می‌شه که با جریان متناوب یک فرقی داره.

حضار: این تعریفی که شما کردید در مورد اینکه دیود، این جریان رو یک طرفه می‌کنه، مثل این هست که بگید انسان متعالی از تعریف و تمجید شارژ می‌شه؛ ولی از عدمش دشارژ نمی‌شه؟

استاد: بله، ببینید برای همین گفتیم سوالاتتون رو بپرسید که تا اینجاش سوءتفاهمی پیش نیاد. ببینید انسان متعالی تشکر کننده هست، من لم یشکر المخلوق لا یشکر الخالق. پس تشکر کننده هست، محبت کننده هست، تشویق کننده هست و همه چیز رو داره شارژ می‌کنه و انرژی میده؛ اما خودش نیازی به مورد محبت واقع شدن و تشویق شدن و مورد ستایش قرار گرفتن نداره. آیا این امکان داره یا نداره؟

حضار: امکان داره.

ادامه سوال: ولی این دلیل نمی‌شه که از مورد محبت گرفتن مثلاً خوشحال نشه درسته؟

استاد: اجازه بدید، باز سوءتفاهم نشه. ما داریم راجع به نیازمند بودن صحبت می‌کنیم. بله، شما بگید و محبت کنید، خوشحال می‌شه، شارژ می‌شه؛ اما دشارژ نمی‌شه. یک بار دیگه به موضوع جریان برق مستقیم توجه بفرمایید؛ این دائم شارژ. تشویقش کنید،

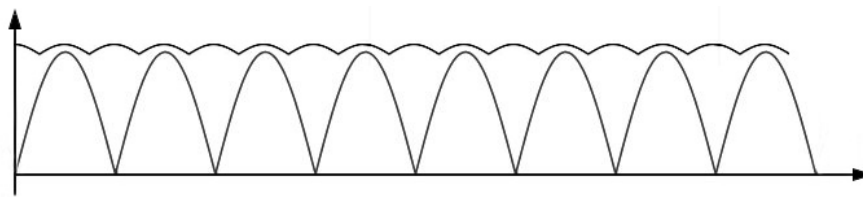
خیلی خوبه؛ اما نمی‌تونید بیاریش تو مود دشارژ. زمانی که ما میریم می‌گیم که دستت درد نکنه، مشکلی پیش نمیاد، مشکل زمانی پیش میاد که ما نمیریم بگیم دستت درد نکنه؛ مشکل اینجا پیش میاد. وقتی که ما به هم حرف‌های خوب بزنیم، تشکر کنیم و... مشکل پیش نمیاد. مشکل زمانی پیش میاد که ما در مضیقه این قضایا قرار می‌گیریم؛ یعنی نمیان بگن متأسفانه. حالا اگر نیامدن بگن؛ ما چکار کنیم؟ موضوع سر اینه. اگر اومدن گفتن که خیلی عالی! اما اگر نیومدن بگن؛ ما چکار کنیم؟ بحث اینجاست. انسان معمولی، اگر نیومدن بگن؛ دشارژ می‌شه و سقوط می‌کنه. پس وقتی می‌گیم هنر ضد ضربه شدن، منظور همینه. اگر بیان بگن دستت درد نکنه، مسئله حله و ما می‌گیم که خواهش می‌کنم و مسئله حله. اما اگر نیومدن بگن، من همه‌اش نشستم و می‌گم پنج دقیقه دیگه میاد، یک ساعت دیگه میاد، دو ساعت دیگه میاد، امشب میاد حالا امشب نشد، فردا میاد؛ بعد یک‌دفعه می‌بینیم یک ماه شده و نیومده که بگه دستت درد نکنه. خب حالا باید چکار کنیم؟

حضار: استاد من یک مثال بزنم. یک رومیزی‌هایی هستش که تو بازار می‌فروشند و می‌گن «ضد لکه». ببینید هر چقدر هم باهاش پاک کنی؛ باز پاکه و در پاکیش هیچ تغییری نمی‌کنه. اگر لکه هم روش بریزی؛ باز آن لکه رو پرت می‌کنه بیرون. آدم متعالی هم مثل همونه؛ جذب نمی‌کنه.

استاد: بله جذب نمی‌کنه، قابلیت جذب نداره؛ رنگ پذیر نیست. احسنت! مثال خیلی خوبی بود. توی تشکر که مشکل پیش نمیاد، توی قدردانی و اینها که مشکل پیش نمیاد، اما زمانی مشکل پیش میاد که اینها از ما دریغ می‌شه و توجه و محبت نمی‌شه و اون‌وقته که اگر ما ضربه ناپذیر نباشیم؛ ساقط می‌شیم و لطمات اصطلاحاً روحی به ما وارد میشه. البته این تعریف‌ها از نظر ما اینجوری نیست ولی در اصطلاح عامیانه، لطمات روحی و... به ما وارد می‌شه. لذا ما وقتی می‌گیم بی‌نیاز از انرژی نوع دوم یعنی شخص، خودش زبان تشکر داره، خودش توجه کننده‌ست، محبت کننده‌ست، ولی اگر که شامل خودش نشد، دشارژ نمی‌شه؛ چون بی‌نیازه. لازم نیست یکی بیاد دست بزنه پشتش و بگه بارک الله! آفرین! احسنت! خوب کردی و... بنابراین در واقع این بخشش رو یک‌خرده باید دقت داشته باشیم که دقیقاً متوجه بشیم که چیه.

حضار: استاد من خودم در مقطعی قرار گرفته‌ام که در اثر تعریف و تمجید، نه شارژ می‌شم و نه دشارژ. این چطوری قابل توجیه هست؟

استاد: یک تعریف‌های دقیق‌تری داریم که بعداً پیش میاد این تعریف‌های دقیق‌تر. شما ببینید یک انسان متعالی خودش شارژ هست، یعنی جریانش در واقع مثل جریان برق مستقیم هست که دائم شارژه. حالا وقتی یک موضوع تعریف، تمجید، تشویق اینها که پیش میاد؛ نوسان در مود شارژ داره که نمودارش مثل این شکل میشه.

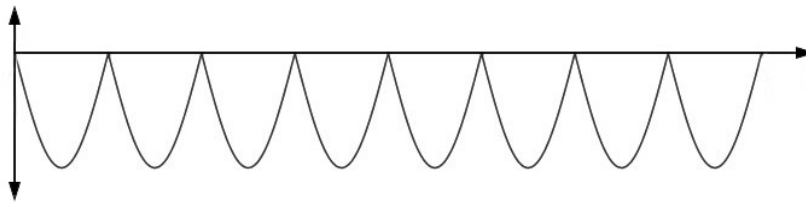


جریان برق مستقیم DC

یعنی خودش رو نشون نمیده. چیزی اضافه‌تر نیست، اون خودش شارژ بود، دیگه سوپر شارژ ممکنه معنی نداشته باشه؛ شاید هم داشته باشه ولی به هر صورت این خودش رو توی اون ماجرا در واقع ممکنه نشون نده یا نشون بده. اون مهم نیست، مسئله اینجاست که ما در مود دشارژ نریم و از اونوری اتفاقاتی نیفته. حالا می‌خواد تو مود شارژ، اضافه شدن این شارژ رو نشون بده یا نده. اگر شارژ هستی، موضوع همینه که شارژ باشی، تمومه؛ دیگه ماجرا حل و فصله و چیزی ممکنه خودش رو نشون نده که خیلی اضافه شد. ولی مثلاً به یک آدم دشارژ برس و مثلاً بگو که چقدر امروز زیبا شدی! نوسان او خیلی محسوس می‌شه، یک‌دفعه از مود پایین، می‌افته به اونور. برای او خیلی محسوس می‌شه ولی برای آدمی که شارژ هست؛ ممکنه این خودش رو خیلی نشون نده. این مسائل این وسط و در انتها می‌تونه وجود داشته باشه.

حضار: یک آدمی که شارژه، حداقل یک تشکر مثلاً می‌کنه. من این هم برام سخته یعنی در یک مقطعی هستم که نمی‌دونم چکار کنم. ترجیح می‌دم نشنوم اون تعریف و تمجید و تشویق رو.

استاد: ببینید ما یک حالت‌هایی داریم که می‌بینید که اینجا به این صورته.



دشارژ خطی ثابت

یعنی فرد یک دشارژ خطی ثابتیه و هیچ چیزی نمی‌تونه اون رو تکونش بده، مثلاً در افسرده‌های مرحله مرگ نامحسوس، یک خط افسرده ممتدی رو دارند و شما اگر زیباترین حرف رو بهش بزنی؛ یک‌ذره تغییر تو این نمی‌تونه ایجاد کنه. مثلاً نمی‌تونه این نمودار دشارژ رو یک‌ذره بیاره بالا به سمت شارژ. اگر بدترین حرفها رو هم بهش بزنی، اون دیگه خودش در پایین‌ترین حد دشارژ هست و تا رسیدن به محور حد فاصل بین شارژ و دشارژ تو این نمودار فاصله داره؛ لذا هیچ چیزی نمی‌تونه تغییرش بده. هر چی بهش بگید؛ اون هیچ تغییری نمی‌کنه و در رده یک دشارژ ثابتی قرار داره.

حضار: این بد نیست؟

استاد: چرا دیگه، این دیگه در حالت افسردگیه. افسردگی تثبیت شده‌ای هست که همون در حد مرگ نامحسوسه. اون کسی که دچار مرگ نامحسوسه؛ واکنشش اینجوریه. هیچ چیزی نمی‌تونه تکونش بده، خبر خوب بده، خبر بد بده، هر خبری بدی، همینجوری برّ و برّ نگاه می‌کنه. حالا یا به سمت شارژ یا به سمت دشارژ، هیچ چیزی نمی‌تونه تکونش بده؛ دیگه مرگ نامحسوسه.

حضار: استاد ایشون دشارژ نیستند، در حالت شارژ اینجوری هستند؟

استاد: عرض کردم، این روند فقط در این خصوص معنا داره. یا باید اون قضیه شارژ باشه، یا دشارژ خطی ثابت. شما شارژ هستید یا نیستید؟

حضار: هستم.

استاد: پس اونه که در واقع داره تثبیت پیدا می‌کنه؛ لذا شما دستخوش نوسان نیستید.

نقش مهم بی‌نیازی از انرژی نوع دوم در ایجاد ثبات کاراکتری:

یکی از مسائلی که خاطرتون باشه در مورد ثبات کاراکتری گیاه و حیوان در ترم دو صحبت کردیم، دیدیم یک گیاه ثبات کاراکتری داره، یک حیوان ثبات کاراکتری داره، این انسانه

که ثبات کاراکتری نداره. البته دلیلش هم اینجا وقتی این چیزها رو میاریم توی ماجرا انسان، متوجه می‌شیم. حالا یکی از قضایایی که کمک می‌کنه به داشتن ثبات کاراکتری، همین موضوع نمودارهای شارژ و دشارژ. شما مثلا می‌بینید که یک کسی صبح پا می‌شه؛ دمغه. فردا پا می‌شه؛ خوشحاله. ظهرش یک‌جوره، شبش یک‌جوره، بعد از ظهرش یک‌جوره؛ یعنی تکلیف معلوم نیست که هر دقیقه این چه روندی را داره طی می‌کنه. مثلا سر کار با رئیس کار می‌کنه، یک لحظه خوشحاله، یک لحظه ناراحته و هر لحظه یک جوره؛ این در واقع همین نوساناتی هست که الان نمودارش رو با هم صحبت کردیم. لذا یکی از فاکتورهایی که در ایجاد شدن ثبات کاراکتری نقش بسیار مهمی داره؛ مسئله شارژ و دشارژ. مثلا اگر یک کسی دچار مرگ نامحسوسه، ثبات کاراکتری داره و شما می‌دونید که این مرده‌ست؛ مرده متحرکه. بنابراین این مسئله باید در یک سمت تثبیت بشه و شخص به ثبات کاراکتری برسه. یعنی تکلیف معلومه، می‌دونی که اگر الان ببینیش؛ قیافه‌اش پژمرده‌ست و تو مرگ نامحسوسه. اگر الان ببینیش، فردا ببینیش، بعد از ظهر ببینیش، صبح ببینیش، همونطوره و توقع نداری که الان ببینیش که خندانه؛ یک ثبات کاراکتری داره. حالا برای انسان متعالی ثبات کاراکتری منفیش رو که نمی‌خوایم، ثبات کاراکتری مثبتش رو می‌خوایم. بنابراین می‌بینیم که یکی از فاکتورهای مهم در واقع اینه که اون نمودارهای شارژ و دشارژش تثبیت شده باشه. نوساناتش، نوسانات حساب شده تو فاز مثبت باشه. یعنی خودش تو مود شارژ، اگر هم یک نوسانات کوچیکی داره؛ تو اون مود شارژ. حالا دیگه اگر که یک روند دائم شارژ تثبیت شده مشخصی باشه که دیگه خیلی عالیه.

حضور: عده‌ای از افراد هستند که همیشه وقتی با آدم مواجه می‌شن، یک زل (role) دشارژ کردن دارند. یعنی همینجوری هر از گاهی حالا به‌خاطر حسادت‌ها یا هر چیزی این رفتار رو با آدم می‌کنند ولی در این موارد آدم باید چه‌جوری برخورد کنه؟

استاد: می‌دونید که ما تکنیکی نداریم، فنی نداریم، روشی نداریم که بگیم ما اینجوری برخورد می‌کنیم. ماجرای رو که ما دنبال می‌کنیم، اینطوره که در واقع فرض اینه که زندگی اقیانوس پر از امواجه. ما نمی‌تونیم به افراد و به پیرامونمون و به محیط بگیم که لطفا دشارژمون نکنید. ما بیرون رو نمی‌تونیم تغییر بدیم.

حضور: حتی هوای گرم آدم رو دشارژ می‌کنه.

استاد: بله بعد می‌ایم در مورد دشارژ درونی صحبت می‌کنیم. الان دشارژ خارجی رو داریم صحبت می‌کنیم مثل مثالی که خانم فرمودند و بعدا دشارژ درونی رو بررسی می‌کنیم.

دشارژ درونی: از طریق برنامه‌هایی هست که ما درون داریم. هیچ‌کسی با ما کاری نداره، ما تو یک جایی هستیم اصلا کسی کاری با ما نداره ولی ما اینجا نشستیم، اگر گرم باشه، دشارژیم، دمغیم، کلافه‌ایم. اگر سرد باشه؛ همینجوریم. اگر اون شرایطی که ما توی نرم افزارهای خودمون به عنوان ایده‌آل‌ها تعریف کردیم و جزئی از بحث بینش‌هاست، ایده‌آل‌هایی که تعریف کردیم، اون ایده‌آل نباشه؛ ما دشارژ می‌شیم. می‌گیم هوا گرمه، نمی‌شه نفس کشید یا هر چی؛ ما دمغیم. بنابراین به‌طور کلی ما از درون و بیرون تحت حمله قرار داریم. حالا بیرون این نمونه‌اش هست. بنابراین زندگی اقیانوسه پر از امواج سهمگینه و ما در اون قرار داریم، نمی‌تونیم بگیم لطفا ای اقیانوس هیچ موجی رو به سمت ما نفرست؛ اون کار خودش رو می‌کنه. بیرون، محیط رو ما نمی‌تونیم بگیم که لطفا کسی کاری با ما نداشته باشه، لطفا حال ما رو نگیرید؛ ما رو دشارژ نکنید. بنابراین فرض ما این هست که نظیر این افراد همینجوری دور و بر ما رو گرفتند، این میره کنار؛ اون میاد. اون میره کنار؛ این میاد. ما چه باید بکنیم؟ همون سوال شما، چه باید بکنیم جوابش چیه؟ ضد ضربه شدن. اگر توی یک زورق باشیم، اولین نفر ما رو داغون نکنه؛ دومی، سومی و دیگه تموم. اگر داخل کشتی اقیانوس پیما باشیم؛ نه! این امواج میان می‌خورن به ما، اصلا انگار نه انگار، زیاد اثری نمی‌گذارند. خیلی باید امواج سهمگین باشه تا این کشتی رو یک تکونی بده.

تعریف انسان متعالی از منظر ضدضربه شدن و تبدیل زورق وجودی به یک کشتی اقیانوس پیما:

لذا برای همین هم هست در واقع در دنیای عرفان ما دنبال این هستیم که انسان متعالی رو تعریفش کنیم. انسان متعالی یک بیس (base، پایه) داره که همینه که می‌گم؛ اصلا این موجه تکونش میده یا تکونش نمی‌ده و یک قابلیت‌هایی داره. اینکه تکونش میده یا نمی‌ده، به حجم و وزن و عظمت ظاهری این کشتی بستگی داره، ولی این می‌تونه یک بدنه صرف باشه و بریم ببینیم توش هیچی نیست؛ ولی بدنه گردن کلفتی داره. یا اینکه می‌تونیم بریم توش و ببینیم چقدر داخل این کشتی قابلیت‌های

جالبی طراحی شده. بنابراین یک جا هست که ما داریم طراحی بدنه می‌کنیم؛ مثل همین کاری که الان داریم می‌کنیم. یعنی چند دوره طراحی فونداسیونه، طراحی بدنه این کشتیه ولی در رابطه با امکانات داخلش، هنوز ممکنه که توش نرفتیم تا ببینیم چه امکاناتی و چه ویژگی‌هایی و قابلیت‌های خاصی داشته و اینها رو جداگانه باید تعریف کنیم. لذا فعلا در این فاز یک، طراحی بدنه‌ست که این بدنه بتونه امواج رو تحمل کنه یا به‌عبارت دیگر، امواج نتونن این رو کله پاش کنند و بشکنندش. بعداز اینکه بدنه رو طراحی کردیم و گفتیم بسیار خب، دیگه حالا ما دشارژ نمی‌شیم، بعد بریم ببینیم که حالا قراره داخل این کشتی ما چکار کنیم؟ کشتی رو که بیخود نمی‌اندازن توی آب، اگر کشتی توی آب؛ حتما می‌خواد یک کاری انجام بده. اگر ما تو این اقیانوس سهمگین هستیم؛ حتما قراره یک کاری انجام بدیم. اینکه ما قراره چه کاری انجام بدیم؛ می‌شه فاز بعدی. لذا فعلا این بدنه رو طراحی کنیم، بتونه امواج سهمگین رو تحمل کنه و مثل کشتی تایتانیک نشه یا به هر حال مثل یک زورق نباشه.

تهمت و افترا و ترور شخصیتی، ناحق شدن حق با یک کلام ناحق طبق روال همیشگی تاریخ:

حضار: ببخشید آقای طاهری، وقتی کسی میاد یک تهمتی به آدم می‌زنه که آدم‌های دیگه هم، همه رو باور می‌کنند. یعنی اصلا چنین چیزی وجود نداشته؛ بعد دیگران باور می‌کنند. اینجا آدم چه‌جوری باید برخورد بکنه؟ اگر سکوت کنیم بیشتر ادامه میدن.

استاد: ببینید اینها هم جزء همون امواج سهمگینه. اصلا ممکنه که هر آن، یک ترور شخصیتی و تهمت و اهانت صورت بگیره روی یک کسی. هر چیزی، هر مسئله‌ای می‌تونه تحت یک ترور قرار بگیره و خیلی راحت نام کلاهبردار و شیاد رو بگذارند روی آدم و اهانت و تهمت و غیره و این حرفها.

یکی از حضار: مثل همون تهمت‌هایی که به شما زدند.

استاد: الان همین‌طوره دیگه، الان خود ما در محافل مختلف تحت نام شیاد و کلاهبردار و این حرفها در به در دنبال‌مون هستند که بالاخره این رو چکارش کنند. می‌دونید که الان این قضیه‌ای‌ست که ما دست به گریبان‌شیم. حالا چطوری بگیم که ما این‌طور نیستیم؟ چطوری خودمون رو نجات بدیم؟ در طول تاریخ همیشه همین‌طور بوده و قرار

بوده که یک حقی با یک کلمه ناحق بشه یا یک ناحقی حق بشه و همه‌اش همینطوره؛ تاریخ همینه. در واقع شنونده‌ها هم که اطلاعاتی ندارند، خیلی ساده و راحت می‌بینید که یک اتفاقاتی می‌افته. هم در پیرامون شما، هم در پیرامون هر کسی نسبت به وسع خودش، نسبت به چیزی که اونجا وجود داره؛ این قضیه هست و این اتفاقات می‌افتاده. اگر غیر از این بود؛ جای تعجب داشت.

حالا ما که چیزی نیستیم ولی شما ببینید که در طول تاریخ با چه افرادی این کار رو کردند. مگر امیرالمومنین (ع) رو خونه نشین نکردند؟ مگه این همه قضایایی که در پیرامون و حول و حوش تاریخ هست؛ غیر از این بوده که اونهایی که حرف حق زدند، در همون عصر خودشون مگه خرابشون نکردند؟ مگه آیا می‌گذاشتند که مردم ببینند که اینها حرف درست می‌زنند؟ همیشه همینطور بوده. لذا برای شما هم توی یک محیط کوچک خانوادگی ممکنه هزار تا مسئله پیش بیاد، توی یک محیط فامیلی، توی یک محیط دوستانه و توی هر محیطی.

حضار: استاد ما که مبرا از گناه نیستیم، ممکنه آدم ناخودآگاه یا خودآگاه اصلاً جوّی ایجاد کرده باشه که اصلاً اجازه بده که این حرفها وارد این قضیه بشه. ما که پیغمبر نیستیم که بگیم بی‌گناهیم. ممکنه مثلاً راجع به این کلاس، شما کاری نکردید، ولی مثلاً افرادی که میان تو این کلاس کارهایی کرده باشند که به شما منتسب کرده باشند. در نتیجه من نوعی که تهمت به من زده می‌شه، دارم با کسی حرکت می‌کنم که بدون اینکه بدانم یا بدون اینکه قلباً بخواهم؛ در واقع دارم خودم را منسوب به اون اتهام می‌کنم.

استاد: ببینید، قضاوت کار دقیقی هست.

حضار: کار ما نیست.

استاد: چرا! قضاوت کار ما هست، اون قضاوتی که می‌گن کار خداست؛ اون قضاوت دیگه‌ای هست. ماجرای اون قضاوت رو هیچ‌کس نمی‌دونه که هر کسی در کلیت خودش رستگاره یا رستگار نیست، می‌دونه یا نمی‌دونه. ولی قضاوتی که اینطوری وارد می‌شه؛ بحث قضاوت بحث دقیقه. به صرف اینکه یکی اشتباه کنه هم که نباید همه یک سیستمی زیر سوال بره؛ همه جا همینطوره و کلیت یک ماجرای سر جای خودش. حتی اگر که من خودم اشتباه کنم؛ باز هم مسئله رحمانیت الهی که زیرسوال نمیره. هر

کدوم از ما اصولاً جایز الخطا هستیم. ما از رحمانیت حرف زدیم، رحمانیت رحمانیته؛ چه ما اشتباه کنیم و چه اشتباه نکنیم. گفتیم حلقه‌های رحمانیت، ما چه اشتباه کنیم، چه اشتباه نکنیم؛ موضوع پرواز هست. پرواز را به خاطر داشته باش؛ پرنده مردنی‌ست. ماها مسلماً اشتباه خواهیم کرد، اما حرف که دیگه زیر سوال نمیره، اون حرف‌ها که حرف نادرستی نیست. اون‌ها باید درست باشه؛ اون‌ها به خود ما ارتباطی نداره.

خلاصه کلام همه این‌ها به‌طورکلی، عواملی هستند که پیرامون ما عامل دشارژ هستند. بدون وجود عامل دشارژ، زندگی غیر ممکنه. یعنی امکان نداره یک روزی برسه که ببینیم این اقیانوس مواج، دیگه موج نداره. اصلاً محال ممکنه! جهان دوقطبی هیچ وقت تک قطبی نمی‌شه. این جهان دوقطبی‌ست که ما اومدیم؛ هیچ‌وقتی تک قطبی نمی‌شه.

حضور: اگر که کسی بدون عامل خارجی دشارژ بشه چی؟

استاد: عامل داخلی می‌شه دیگه. عامل داخلی رو هم جداگانه باهاش کار داریم. فعلاً در این دوره عوامل خارجی رو کار می‌کنیم. وارد حلقه خاص خودش می‌شیم و ازش استفاده می‌کنیم تا ببینیم که چگونه هست.

ایستادن در مقابل ناحق، تکلیف و وظیفه انسان:

تاریخ این رو گفته که ایستادن در مقابل ناحق، همیشه درس تاریخ اینه. تا یک جایی می‌گن دریا به دهن سگ نجس نمی‌شه. تا یک جا موضع اینه که بگو! بگو! هر چقدر دلت می‌خواد بگو.

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت بایدت از وی رخ متاب

خود این قضیه خودش خودش رو روشن می‌کنه. اگر شیادی باشه، اگر هر چی باشه؛ خودش خودش رو داره روشن می‌کنه. اون‌ها هم هر چی دلشون می‌خواد؛ بگن. اما یک جا هست که دیگه پا رو فراتر گذاشتند و می‌بینی که یکی وایستاده جلوت و می‌گه تو شیادی! اینجا لازمه که بهش بگی نه برادر من شیاد نیستم. به این دلیل، به این دلیل، به این دلایل شیاد نیستم. یک جا او مدارکت رو می‌گیره و پرت می‌کنه و می‌گه نه! همینی که من می‌گم؛ تو شیادی. این موقع، موقعی‌ست که منتظریم ببینیم او چکار می‌کنه. مشت بزنه؛ مشت می‌زنیم. بالاخره هر کاری بکنه؛ دیگه با پاسخ روبرو می‌شه.

برای اینکه اون وقت دیگه سکوت و عقب نشینی و اینها گناهه. اونجاست که اگر متوسل به بحث زور بشه، دیگه ماجرا می‌شه جزء تکلیف، می‌شه جز وظیفه؛ ایستادن در مقابل ناحق.

عصر رویارویی اندیشه‌ها و شکست شمشیر در مقابل اندیشه- ابن ملجم:

ما ابن ملجم داریم. در این رابطه یک کتابی هم داریم، به نام ابن ملجم‌ها خداپرستان نادان. ابن ملجم کسی‌ست که خیلی حق رو قبول داره و به نام حق، جلوی حق می‌ایسته. فرق ابن ملجم و جاهل اینه. ابن ملجم به نام حق، جلوی حق می‌ایسته. به نام خدا، جلوی خدا می‌ایسته. ظاهر کلامش و مسائش همه یک توجیهات قشنگ خودش رو داره. خلاصه کلام، ابن ملجم بدتر از اون جاهل و نادانه. جاهل اگر وایسته؛ بالاخره آدم می‌گه که به هر حال جاهله. ولی ابن ملجم وقتی وایمیسته، آدم دلش هم می‌سوزه؛ چون می‌دونه که او به‌نوعی خودش هم داره حرف از حق می‌زنه ولی نمی‌دونه که در اشتباهه. یعنی در واقع خود ابن ملجم هم که امیرالمومنین (ع) رو زد، در واقع خودش رو از نظر خودش برای مردن و شهادت آماده کرده بوده. بنابراین این موضوعی‌ست که برای ما تکلیفه، برای ما رسالته و ما هرگز اینطوری نخواهیم بود که بگن نگو؛ بگیم که نمی‌گیم. هرگز اینجوری نخواهد شد. یکی باید از میدان به در بره، یکی باید متقاعد بشه. حالا دیگه چه‌جوری این قضیه بخواد حادث بشه، نمی‌دونیم ولی یا باید متقاعد بشیم که اشتباه می‌کنیم؛ یا باید فرصت باشه که نشون بدیم اشتباه نمی‌کنیم. یکی از این دو سه تا هست. بنابراین راههایی که میره جلو، راه امروز، قرن حاضر قرن رویارویی اندیشه‌هاست. دیگه می‌دونید که هر اندیشه‌ای در تمام دنیا به‌راحتی و به آزادی میاد رو سایت؛ هر اندیشه‌ای. دنیا شده محل تبادل اندیشه‌ها. اصلاً نمی‌شه اندیشه‌های روز دنیا رو بررسی کرد انقدر آزادی پشت رویارویی اندیشه‌ها خوابیده و هست و دیگه قرون وسطی نیست. دیگه بحث اینجا نیست که بگه نگو! بگیم چرا؟ بگه چون شمشیر دسته؛ نگو! دیگه این قرن، قرن این نیست و شمشیر حتماً بازنده است. همیشه بازنده بوده، باز هم بازنده خواهد بود. این قانون تاریخه، درس تاریخه. بنابراین در رویارویی اندیشه‌ها، دو تا مسئله هست:

- بحث اندیشه در مقابل اندیشه.

- شمشیر در مقابل اندیشه.

شمشیر در مقابل اندیشه شکست خواهد خورد و شکست می‌خوره و رسالت انسان در این رابطه، به فرموده امیرالمومنین علی (ع) ان الحياه الدنيا عقیده و جهاد. اینجاها در واقع معلوم می‌شه که چطوری به عقیده رسیدی و چطوری در برابرش جهد کردی و به جهاد رسیدی و خلاصه به این‌صورت. اما باز بحث اصلی اینه که اصلا بدون این مقوله‌ها تاریخ معنا پیدا نمی‌کنه. اصلا تصور این رو نباید داشته باشیم که تاریخ روی آرامش به خودش ببینه و بعد ببینیم که بله امواج تو این اقیانوس، دیگه آرومه. هرگز انسان چنین چیزی رو نخواهد دید، همیشه دوقطبی بوده و دوقطبی خواهد بود و توی این گیر و دارهاست که معلوم می‌شه انسان، اون آرمان‌های خودش رو پیگیری کرده، دنبال کرده و رسیده و اینهاست که تاریخ رو ساخته.

حضار: زمانی که گفته می‌شه می‌تونید اون کار رو انجام بدیم ولی می‌تونید به خدا هم واگذار کنید این رو می‌خوام ببینم فرضیه‌اش به چه صورته؟

استاد: ببینید این قضایا که صحبت می‌شه، یک سری مسائل فردی هست؛ یک سری مسائل خاصی هست. تا یک جایی اینطوری می‌شه، اما در یک جایی شما دیگه نمی‌تونید بگید که من فرعون رو می‌سپارمش به خدا! ما سپردیم ولی اگر اینجوری بود؛ امام حسین (ع) هم یزید و شمر و اینها رو می‌سپرد به خدا. دیگه قرار نبود کاری صورت بگیره! یا اصلا تمام انبیا که همه‌شون در مبارزه بالاخره شرکت داشتند؛ همه‌شون. موسی هم همینطور، بقیه هم همینطور، همه رو می‌سپاردند به خدا و هیچ مبارزه‌ای و هیچی هم در کار نبود و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتاد. اینها مربوط به یک جاهایی‌ست که گفته میشه:

هر که تو را خوار کرد رو به خدایش سپار

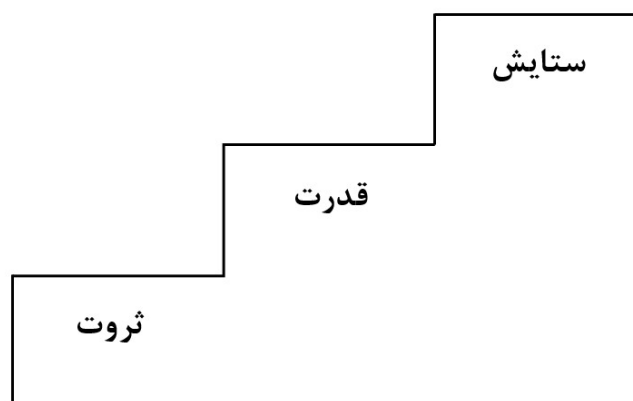
یه جایی هست که اینها رو ولشون می‌کنیم، می‌سپاریمش به قانون کارما. یعنی طبق رو به خدایش سپار، می‌سپاریش دست قانون کارما، قانون عمل و عکس العمل و این قانون خودش دخلش رو میاره. یعنی چنان دنیا درس بهش میده که قابل انکار نیست. ولی به هر حال یک جایی جلوی سیل رو باید گرفت، نمی‌تونه بگه من سیل رو می‌سپارمش دست خدا و لازمه که جلوی سیل رو گرفت.

حضار: منظور من اونها نیست، حق و باطل رو همیشه رها کرد؛ اما چیزهای دنیایی رو می‌گم.

استاد: بله، بله.

سه پله تاریخی در مسیر انسان (ثروت، قدرت، ستایش):

یک موضوع دیگه‌ای که اینجا صحبت کنیم و از این فاز بیایم بیرون. این یک بحث تاریخیه که انسان سه تا پله رو طی می‌کنه.



۱. پله ثروت: یک پله ابتدایی، پله ثروته که انسان در وهله اول، اولین گامش روی این پله، پله ثروت هست که می‌گه من یک سقفی داشته باشم، یک نونی داشته باشم. وقتی ارضا شد؛ پله بعدی رو می‌خواد. یکی با همون سقفه ارضا می‌شه؛ یکی میلیاردری. این سقف ارضا شدن که تفاوت افراد رو ایجاد می‌کنه. افراد مختلف در خصوص اینکه چه زمانی و در چه سقفی ارضا می‌شن؛ با هم فرق می‌کنند. به‌محض اینکه انسان از این پله ثروت ارضا شد؛ طلب قدرت می‌کنه.

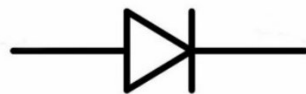
۲. پله قدرت: یعنی پله بعدی قدرته و روی این پله شروع می‌کنه به قدرت‌نمایی و... که اون هم دیگه نفر به نفر فرق می‌کنه. به‌محض اینکه از قدرت ارضا شد؛ اون وقت نوبت پله سوم هست. یعنی به‌محض اینکه قدرت حاصل شد؛ دیگه قدرت ارضاش نمی‌کنه و دنبال ستایش می‌گرده.

۳. پله ستایش: یعنی می‌گه که باید جلوی من به زانو دربیان. حالا قدرت یک نمود عملی داره و ممکنه این پله سوم رو هم شما بگید که جزء قدرته؛ ولی در این حد دیگه

ارضاش نمی‌کنه. یعنی مثلا فرض کنید هیتلر، ناپلئون، اسکندر وقتی دیگه دیدند که مملکت خودش تو دستشونه و قدرت دارند؛ می‌گن که دنیا باید در مقابل من به زانو دربیاد. یعنی حالا یک مقوله جدیدیه. او از نظر قدرت در اون حدی که می‌خواست؛ ارضا شده. الان مثلا شما در آثار باستانی و اینها می‌بینید که یک جایی یک شاهی هست اون بالا، یک‌خرده پایین‌تر از شاه یک عده‌ای خودی هستند و بعدش دیگه بقیه همه رو زمین افتادند و در حال تعظیم و زانو زدن هستند و اون شاه حتی می‌خواد که در تاریخ ثبت بشه که این عده جلوی او به زانو دراومدند. بحث این پله آخر به زانو درآوردن دیگران هست. حالا یک کسی ممکنه این قدرت رو توی یک اتاق با سه تا کارمند به‌دنبالش باشه و به‌محض اینکه احساس قدرت کنه؛ این مسئله به زانو درآوردن، این حسش در او زنده بشه و حالا ممکنه یک کسی هم مثل ناپلئون در اون حد این احساس به زانو درآوردن در او زنده بشه. یعنی هدف از اون لشکرکشی دیگه به زانو درآوردن که تاریخ ببینه که همه جلو این خص، حالا هر کی که هست؛ به زانو درآمدند. یعنی دیگه هدف او این هست و در ذهنش به زانو درآوردن نقش بسته. ولی ما نمودهایی می‌بینیم که مثلا فرض کن می‌خواد دنیا رو بگیره که چکار کنه؟ چه‌جوری می‌خواد اصلا اداره‌اش کنه؟ مثلا هیتلر، مثلا ناپلئون حالا چه‌جوری می‌خواد دنیا رو اداره کنه؟ و می‌بینیم که اصولا طرح مسئله غلطه؛ ولی ریشه در یک جایی داره و یک چیزی که اونجا به زانو درآوردن. تاریخ رو این مسئله ساخته. این سه تا پله تاریخ رو می‌سازه. ثروت، قدرت و همون کسب ستایش و میل به زانو درآوردن و این نیاز به ستایش، یعنی در واقع این هست که داره تاریخ رو می‌سازه. این هست که از یک حدی فراتر تاریخ رو به عهده داره. یعنی در واقع حالا این قضیه در جا به جا متفاوته. مثل مثالی که زدم، در یک اتاق اداره یک کسی تو ذهنشه که بقیه رو به زانو دربیاره؛ یعنی احساس ارضا شدن‌های نسبی به او دست داده. مثلا یک کارمند دون پایه به این فکر نیست که بقیه رو به زانو دربیاره، هنوز مرحله‌اش نشده. اون فعلا فکر افزایش حقوقش و مزایاش و اینهاست و بعد اگر که اینها انجام شد و از اون ارضا شد؛ اون‌وقت فکرهای دیگه میاد. فکر اینکه چطور قدرتم رو گسترش بدم و همه چیز رو تو کنترل خودم بگیرم و بعد از اینکه اون سیستم خودش رو تو کنترل خودش قرار داد؛ حالا بحث گسترش اون دیگه بحث نیاز به ستایشه که بقیه مسائل رو راه می‌اندازه.

مکانیزم عمل حلقه کنترل دشارژ بیرونی:

حالا کاری که در این رابطه انجام می‌دهیم؛ اینه که از یک ارتباطی کمک می‌گیریم و از اون استفاده می‌کنیم. حلقه‌ای که در این حلقه ما وارد مرحله‌ای می‌شیم که بتونیم با استفاده از این حلقه که از حلقه‌های رحمانیت الهی هست؛ جلوی دشارژ رو بگیریم. جلوی دشارژ رو گرفتن یعنی در واقع به این‌صورتی که یک دیود هوشمند رو در نظر بگیرید که جریاناتی که وارد می‌شه؛ کنترل هوشمندانه‌ای می‌شه.



دیود یا یکسو کننده

این کنترل هوشمند، تشخیص میده که این جریان، جریان شارژ یا دشارژ؟ اگر دشارژ باشه؛ یکسوس می‌کنه. یکسو می‌کنه و چیزی که عبور می‌کنه و میاد؛ جریان شارژ. بنابراین نمی‌گذاره که جریان دشارژ به ما برسه. در واقع حالا تشبیه این مکانیزم به یک چیز الکترونیکی و این حرف‌ها شاید در واقع هیچ تناسبی نداشته باشه ولی منظورمون رو می‌رسونه و تا یک حدی کمک می‌کنه که منظور همدیگر رو متوجه بشیم. یا بهتر متوجه بشیم.

این ارتباط رو برقرار کنیم تا من توضیحات دیگه‌ای رو بدم.

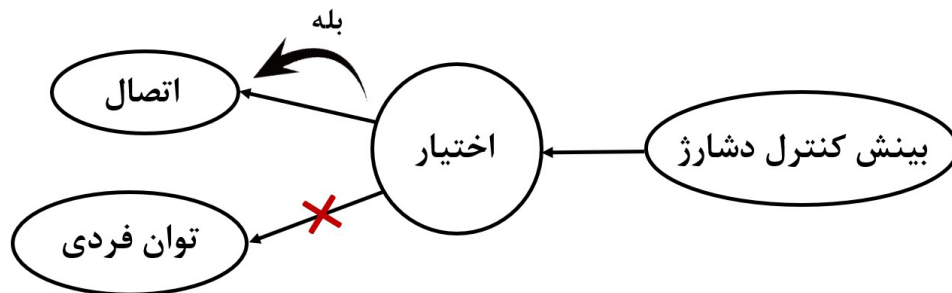
حضور: بعد از یک مدت، این خودکار هم میشه؟

استاد: الان توضیح هم می‌دم.

راههای دستیابی به کنترل دشارژ پس از رسیدن به بینش لزوم داشتن آن:

این حلقه هم دوباره این یک بیعانه داره، مثل کنترل ذهنه و یک تثبیت داره. بیعانه‌اش این هست که در ابتدای قضیه البته ممکنه، برای یک عده‌ای ممکنه در دم، خودکار باشه. علت قضیه هم بگذارید من یک بار دیگه هم توضیح بدم. علت قضیه هم این هست که گفتیم یک موضوعی برای ما می‌شه بینش. الان مثلا فرض کنید که موضوع دشارژ، الان شد یک بینش. یعنی انرژی نوع دوم رو فهمیدیم که به این‌صورتی، اصلا بخوایمش یا نخواستیم؟ اگه بخوایمش؛ ما آسیب پذیر هستیم. اگه نخواستیم چکار کنیم؟ این

می‌شه یک بینش. این بینش رو اگر بخوایم بیایم تحقق بدیم؛ باید در موردش اختیار کنیم. یعنی تکلیفمون رو معلوم کنیم، اگر بخوایم تکلیفمون رو معلوم کنیم؛ دو تا راه داریم. یا باید از اتصال استفاده کنیم؛ یا باید خودمون مراقب باشیم که میشه استفاده از توان‌های فردی.



ما می‌دونیم که اگر قرار بود بتونیم کنترلش کنیم؛ تا حالا کنترلش کرده بودیم. پس توان فردی رو بی‌خیال میشم، به اندازه کافی تجربه کردیم و دیدیم که اگه قرار بود بشه و قرار بود ما می‌تونستیم کنترل این موضوع رو تو دستمون نگه داریم؛ تا حالا این کار رو کرده بودیم. چون نشده؛ فعلا دیگه امتحان و آزمایشمون رو روی این متوقف می‌کنیم. لذا می‌مونه اتصال. اتصال هم بی‌عناشه که قطعی‌ست. اما اگر یک بله جانانه بگیم؛ این خودکار، اتوماتیک مال ما هست. به‌صورت خودکار در اختیار ما قرار می‌گیره؛ یعنی دیگه خودش به‌طور هوشمندانه می‌شناسه. چون هوشمندانه، می‌دونه چه جریانی دشارژ کننده‌ست و چه موج دشارژی داره وارد می‌شه یا نمی‌شه؛ همه رو تحت کنترل قرار میده. اما باز هم ممکنه بگیم که ما می‌خواهیم؛ آیا واقعا می‌خوایم؟ ببینید گفتیم که عده‌ای با این مسائل دشارژ و اینها زندگی می‌کنند، یعنی اموراتشون با زانوی غم بغل گرفتن می‌گذره؛ مثل کنترل ذهن. اونجا هم اینطوری بود که اموراتشون با اینکه ارباب، اونها رو ببره اینور و اونور می‌گذشت. اینجا هم عده‌ای اموراتشون با موضوع زانوی غم بغل گرفتن و دشارژ شدن و غصه خوردن و اینجور چیزها می‌گذره؛ یعنی یک راهی‌ست برای توجیه من. یعنی طرف می‌گه که همه غم‌های عالم رو ریختند رو سر من. این توجیه می‌شه که آره دیگه بنده خدا اینجوریه دیگه، بنابراین اگر این اینطوره؛ به اون علت. اگر اون ناکامی هست؛ به اون علت و همه‌اش به اون دلایل برمی‌گرده و فرد توجیه می‌شه. حالا هیچ کمکی هم بهش نمی‌شه تازه دچار مشکلات عدیده دیگری هم می‌شه. لذا این اتصال رو واردش می‌شیم. طبق تجربه برای یک عده‌ای که اصلا از همین ابتدا اتوماتیک

می‌شه، چون حتما مصمم هستند؛ یعنی می‌دونند که اون رو می‌خوان. یک عده‌ای هم دیگه باید تکلیفشون رو مشخص و معلوم کنند، با این قضیه کار کنند و در واقع اون رو بچشند. اگر خوب بود؛ بگن از همین می‌خوایم دیگه و این تثبیت بشه.

تفویض حلقه کنترل دشارژ خارجی

اگر آماده هستید ارتباط برقرار کنیم. حفاظش رو استارت بزنیم.

حضار: استاد من یک لحظه چشم‌هام رو باز کردم اشکالی نداره؟

استاد: عیب نداره. نه! اصلا بستن چشم الزامی نیست تو هیچ‌کدوم از ارتباط‌ها. فقط بستن چشم برای اینه که حواسمون از بیرون بریده بشه.

حضار: من فکر می‌کنم اون اشخاصی که از همون لحظه اول اتومات می‌شه همه چی براشون، اون‌ها کسانی هستند که به نتیجه فکر نمی‌کنند. مصمم نیستند، یعنی رها می‌کنند این مسئله رو. خیلی روی این قضیه مصمم بودن یا این بله محکم فکر نمی‌کنند. اونجاست که حمله‌ای هم بهشون صورت نمی‌گیره.

خود علم، اولین ابن ملجم در مقابل پیشرفت خود:

بحث مصمم بودن، بحث اینه که ما داریم حرکت می‌کنیم.

ساحل بهانه است؛ رفتن رسیدن است.

همینی که در راه هستیم، همین‌ی که داریم میریم. بحث اینجاست که گفتیم قانون زمینی، تلاش. کار زمینی، تلاش. موضوع اینجاست که ما کاری با کسی نداریم. ما داریم میریم. یک کشتی هست که داره میره و در واقع کاری با کسی نداریم و اگر که کسی کاری با ما داشته باشه؛ شما قاعدتا یا باید مسیر رو برگردید یا باید دورش بزنید یا باید...

ادامه سوال: یعنی به‌جای همون تلاشه.

استاد: جزء تلاشه. منظور از مصمم، یعنی تصمیم گرفته. یعنی کسی که تصمیم داره، تصمیم یعنی جهت‌دار. یعنی داری یک جهتی میری. چکار کنیم؟ الان به شما می‌گن که

شما این رو نگو، شما چکار می‌کنید؟ خود شما اگه باشید؛ چکار می‌کنید؟ می‌گید باشه نمی‌گم دیگه؟ وقتی که شما براتون اثبات شده باشه؛ نمی‌تونید قبول کنید. اصلا شما تاریخ علم رو نگاه کنید، ببینید در مقابل کُخ، در مقابل پاستور، در مقابل دکتر هانومن، در مقابل دکتر مسمر، در مقابل داروین، در مقابل ویلیام هاروی، در مقابل همه اینها ایستادند. تمام چیزهای تاریخ علم رو دنبال کنید، ببینید کدومشون حرف زدند و همه بلند شدند و براش دست زدند و گفتند بارک الله! خوب گفتی. یک نمونه اگر شما آوردی! یعنی علم خودش در مقابل خودش و در واقع اولین شمشیر رو خود علم برمی‌داره. اولین ابن ملجم خود علمه، یعنی خودش همیشه با شمشیر وایساده جلو پیشرفت خودش رو می‌گیره؛ نمی‌گذاره. لذا تمام مسائل علمی به زور بهش تحمیل شده. یعنی وایستادن اینور، اونور جون گرفته و جون دادن و خلاصه چه خون دلها خورده شده تا علم پیشرفت کرده. همیشه همینطور بوده، شما یک نمونه بیارید که در این نمونه یک کسی یک حرفی زده باشه، بعد بلند شده باشند و براش دست زده باشند و گفته باشند آفرین! بارک الله! خوب گفتی. همیشه خودش جلو پیشرفت خودش رو گرفته؛ یعنی خودش برای خودش ایجاد تحجر می‌کنه. به هر حال مسلما ما که در یک موردی به ایمان رسیدیم؛ هرگز نمی‌تونیم قبول کنیم که بگن نگو؛ بگیم باشه دیگه نمی‌گیم. مسلما ممکنه اتهام کلاهبرداری، اتهام شیادی، اتهام‌های مختلفی به ما بزنند؛ ولی این قاعده‌اش هست. برای ما یک چیز غیر معمولی نیست، یک چیز غیر عادی نیست. ما هستیم، اما اگر یک موقع من خودم هم، عقب نشینی کردم؛ شما باور نکنید. اگر یک موقع من گفتم که اشتباه کردم؛ شما باور نکنید. مطمئن باشید که هرگز این جریان زمین گذاشته نخواهد شد؛ هرگز! محال ممکنه! یعنی چیزی که به ایمان رسیده شد و درک شد؛ دیگه هرگز برگشت پذیر نیست. امکان برگشت پذیریش در واقع صفره. خصوصا اینکه تو اون روندی که صحبت کردیم، روند اعداد، قانون، هوشمندی. این روند، روندی‌ست که انسان دیگه روی این پله اومد، دیگه برنمی‌گرده؛ امکان نداره برگرده. دیگه این آشنایی رو پله بعدی پیش اومده؛ دیگه امکان برگشت وجود نداره.

اسکن احتمالی دوره:

یکی دو تا مطلب رو در تکمیل این صحبت‌ها داشته باشیم.

یکی موضوع اسکن احتمالی در مورد بحث دوره هست؛ اسکن دوره. دوباره لازم به توضیح زیادی نیست که یکی از علت‌های بیماری ما بحث دشارژ و به‌طور کلی بحث موضوع انرژی نوع دوم بوده. ستایش نگرفتیم؛ دچار مشکل شدیم. محبت نگرفتیم؛ دچار مشکل شدیم. به ما توجه نشده، دچار مشکل شدیم و خلاصه کلام به هر طریقی که ما دشارژ شدیم، به هر مناسبتی که دشارژ شدیم؛ زمینه یک اشکالی در ما به‌وجود آمده.

دشارژ و بیماری‌های مرتبط با آن:

توی حالت دشارژ، سیستم دفاعی بدن تنزل پیدا می‌کند. یعنی ما وقتی در حالت دشارژ هستیم؛ آمادگی ابتلا به انواع و اقسام بیماری‌ها خصوصاً بیماری‌های عفونی رو داریم. یعنی حالت دشارژ حالتی‌ست که در اون سیستم دفاعی بدن به ضعیف‌ترین حالت خودش می‌رسه. فکر نمی‌کنم زیاد نیاز به اثبات خاصی داشته باشه، در این حالت سیستم دفاعی بدن پایینه و لذا امکان ابتلا به بیماری‌های مختلف از جمله بیماری‌های عفونی وجود داره. چون میکروارگانیسم‌های بدن ما منتظر هستند و مثل همون مثالی که زدیم و خبر قلبی بودن ادکلن رو به ما دادند و ما تب کردیم، به این دلیل که میکروارگانیسم‌ها در واقع در بدن ما هستند؛ اما در حالت معمولی نمی‌تونن کاری انجام بدن. چون سیستم دفاعی بدن هست و سلول آمادگی داره. ولی به‌محض اینکه در ما یک افتی پیدا می‌شه؛ حالا موقع این هست که اونها کار خودشون رو بکنند. لذا وارد عمل می‌شن و مسائل عفونی عمدتاً اتفاق می‌افته و بعضی مواقع هم نقص شعور سلولی، در حالت دشارژ شدید هست؛ مثل سرطان خون. سرطان خون عمدتاً ممکنه در وضعیت‌هایی اتفاق بیفته که ما در حالت دشارژ هستیم و عمدتاً می‌بینید که مثلاً اگر بیوگرافی بگیریم، ممکنه اونهایی که دچار سرطان خون شدند، این مطلب به‌دنبال یک شکست عاطفی، یک شکست مالی، شکست‌های مختلف که شدیداً دشارژ شدند؛ براشون اتفاق افتاده و ممکنه این افراد این گزارش رو داشته باشند.

ما یک اسکن دوره دوباره طبق معمول داریم و طبق معمول دوباره میایم به یک مطلب دیگه هم برمی‌خوریم بیماری زمینی‌ست یا آسمانی؟

حضار: زمینی.

استاد: می‌بینیم که بیماری زمینی‌ست و ارتباطی به خدا نداره؛ یعنی اینطور نیست که خدا به ما بیماری رو داده باشه. بیماری از قانون و از عملکرد ما حادث می‌شه؛ بیماری یک مسئله زمینی‌ست که حالا از این طریق هم باز خدا رو تبرئه کنیم که دست از سرش برداریم و بچسبیم به مسائل خودمون و نقاط ضعف خودمون رو برطرف کنیم.

بیرون ریزی:

این هم از این نقطه نظر و بعد یک مطلب کلی من خدمتون بگم در مورد بیرون ریزی. یک مطلب کلی که ما در واقع یک انباری رو در نظر بگیریم. معمولا و عمدتا همه‌مون این صحنه‌ای رو که می‌خوایم توضیح بدیم؛ جلوی چشممون هست. معمولا انبار رو هر چی میاد، خیلی با عجله می‌اندازیم اون تو و میریم. روزی می‌رسه که در انبار رو باز می‌کنیم، یک‌دفعه هر چی هست؛ می‌ریزه بیرون.

حضور: مثل کمد آقای گوفی.

استاد: نمی‌دونم آقای گوفی کیه.

حضور: یه برنامه کارتونی هست.

استاد: من اصلا تلویزیون نگاه نمی‌کنم، کارتون‌هامون رو هم که دیگه نگاه کردیم. خلاصه کلام اگر یک روزی ما در انبارمون رو باز کردیم و همه اینها ریخت روی سر و کله مون جای گله هست یا نیست؟ جای گله نیست، ما وقت نداشتیم و مدام ریختیم اون تو و روی همدیگه تلنبار کردیم. این وجود ما مثل انبار، ما هر چی بوده همینطور ریختیم اون تو و یک روزی انبار وجود ما، یک‌دفعه بیرون ریزی می‌شه، یک تمایل ما احساس خودکشی‌ست، یک تمایل ما احساس پوچی‌ست، یک تمایل ما احساس افسردگی‌ست و یک‌دفعه می‌بینیم که چقدر چیز اومده رو! چه باید کرد؟ بالاخره تکلیف این انبار چیه؟ این انبار خونه‌مون که ریختیم توش چیه؟ مگه غیر از اینه که مجبوریم همه اینها رو بیاریم بیرون؟ یک سری چیزهاش هم هیچ‌وقت به دردمون نمی‌خوره، بیخودی ریختیم اون تو. چون اگر یک چیزی رو بخوایم، درست اون موقع که می‌خوایمش؛ نمی‌تونیم از توی انبار پیداش کنیم. وقتی نمی‌خوایمش، وبال گردنمونه و هی جابجاش می‌کنیم، وقتی می‌خوایمش، از توی انبار نمی‌تونیم درش بیاریم؛ میریم یکی می‌خریم. معمولا اینطوره.

حالا در مورد ما، انسان یک وضعیت بسیار بسیار پیچیده‌ای واقعا داره. این وضعیت پیچیده اینه که ما مسائل مختلفی رو در طی سال‌ها همینطور روی هم تلنبار کردیم، امروز وقتی میایم پای حساب و کتاب، می‌بینیم که این وجود کلی ناخالصی داره؛ چه باید کرد؟ اگر ناخالصی‌ها رو نشونمون نندند؛ درس نمی‌گیریم. یعنی اگر بگن که با یک بشکن زدن تموم شد، شما می‌گید اتفاقی نیفتاد که! چیزی نشد که! الکی گفتن انجام شده، فقط یک بشکن زد؛ اتفاقی که نیفتاد. حالا هر چی ما بگیم کلی ناخالصی با این بشکنه از بین رفت؛ کی قبول می‌کنه؟ حالا ما هم که واقعا منظورمون تایید نیست، ولی چون نیت خودشناسیه، تا ناخالصی‌ها رو نشونمون نندند؛ ما درس نمی‌گیریم. حالا ناخالصی‌ها رو می‌خوان نشونمون بدند؛ اشک و آه و شکوه و گلایه و... یعنی گزارش‌های حاشیه‌ای رو اگر توجه کنیم، شاید هفتاد هشتاد درصد گزارش‌های حاشیه‌ای که از قبل از کلاس و بعدش و بعدش دریافت می‌کنیم و اس ام اس ها و همه این چیزهایی که مدام هست؛ ناشی از اینه که ای داد بیداد، بیرون ریزیه، آی حالم بده!... خلاصه همه‌اش این مسئله‌ست. خودتون در واقع قضاوت کنید، یک پارادوکسه. بیرون ریزی نباشه، درس نمی‌گیریم، وقتی هم بیرون ریزی هست؛ شکوه و شکایت.

اگر که ما با بحث بیرون ریزی هوشمندانه و هدفمندانه برخورد کنیم؛ خیلی از موضوع حل می‌شه. یعنی بدونیم هدف از بیرون ریزی چی هست. در این صورت خیلی از مسئله حل می‌شه و ما به راحتی بیرون ریزیش رو هم تحمل می‌کنیم. یک موضوع اینه که نشونمون بدند. یک موضوع دیگه هم اینه که واقعیتش اینها باید بیاد بیرون؛ اینها تو وجود ماست دیگه. از جای دیگه نیومده. اگر که ما در دوره بیرون ریزی احساس‌های مختلفی داریم؛ سابقه اون احساس‌ها رو هم داریم. مثلا تمایل به خودکشی اومده، حالا ما می‌گیم که این رو سابقه‌اش رو داری؟ می‌گه آره دارم. این تمایل اومده؛ می‌گیم داری؟ می‌گه دارم. یعنی خودش هم قبول می‌کنه که این سوابق رو هم داره. اینها تو وجود ماست، تا بیرون نریزیم؛ اون کار اساسی و بنیادی رخ نمی‌ده. یک دو دو تا چهارتایی‌ست واقعا؛ یک منطقیه برای خودش. بنابراین یک موردی که این قضیه رو طولانی می‌کنه و مسئله بیرون ریزی رو یک معضل می‌کنه؛ اینه که ما همه‌اش مجادله می‌کنیم. همه‌اش می‌گیم چرا؟ چرا؟ این کار، روند رو طولانی می‌کنه. ولی وقتی گفتیم که این مال منه، قبولش کردم؛ بگیرش. ببینید بحث اینجاست که ما قبول کنیم که این

ماییم و این مال ما بوده. در واقع اون دوستانی که مجادله دارند؛ لااقل پنجاه درصد انرژی ذهنیشون صرف این می‌شه که بگن این مال ما نیست. این از کجا اومده؟ چرا اینجوری شده؟ وقتی می‌شینیم خوب با هم صحبت می‌کنیم، می‌بینیم مال خودش، سابقه‌اش رو هم داره ولی حتی زحمت نمیده بشینه خودش به تنهایی این بیوگرافیش رو بررسی کنه؛ حتی این کار رو نکرده. من یا شما بالاخره بعد از اینکه با همدیگه صحبت می‌کنید، باید این سوال‌ها رو پرسید و اون رو از بیوگرافیش درباریه بیرون و بگه آره اینطوری هست و من این سابقه رو داشتم؛ این قضیه بوده. لذا بحث بیرون ریزی می‌تونه کوتاه باشه، می‌تونه طولانی بشه؛ اصلا یک موقع معضل می‌شه واقعا. یعنی می‌شه یک بیرون ریزی بی‌پایان ظاهرا. چرا می‌شه بیرون ریزی بی‌پایان؟ برای اینکه هی نشونمون میده، می‌گه این رو داری، می‌گیم نه! این مال من نیست؛ اصلا من اینجوری نبودم! یه چیز دیگه رو نشون میده، می‌گه که نه! این اصلا از کجا اومده؟ یعنی این مسئله‌ست. لذا اونها هم صبر می‌کنند و ما رو زیر نظر می‌گیرند که اینها مال تو نیست؟ همینطور ما رو نگه می‌دارند. باور کنید مال خودمونه؛ از جایی نیومده، محال ممکنه؛ امکان نداره. مگر اینکه یک چیزی امروز اتفاق افتاده، یک قضیه‌ای امروز پیش اومده و مال دیروز و پریروز نیست. بنابراین یک مطلبیه که ما به این هوشمندی اعتماد کنیم، اعتماد داشته باشیم. حالا دیگه بعد از چند دوره‌ای که کماکان تجاربی به‌دست آوردیم؛ دیگه اعتماد داشته باشیم. اگر چیزی رو نشونمون داد، حالا بگیریم که مال ما نیست؛ بگیریم مال ماست. اصلا بگیریم بله این مال ماست.

حضور: اگر خودمون بدونیم که بیماری مال چی بوده؛ آیا ممکنه بیرون ریزی نداشته باشیم؟

استاد: ممکنه. اصلا شما اگر دقت کنید، می‌بینید که این همه بیرون ریزی ما نیست. اگر همه‌اش رو می‌خواستند نشون بدن که دیگه خیلی ماجرا بود. یعنی خیلی‌هاش سرپایی و در لحظه انجام میشه، یعنی ارتباط رو که می‌گیرید؛ پرونده‌هاش رو پاک می‌کنه و می‌پیچه. حالا یک تعدادی رو نمی‌دونیم بنا به چه مصلحتی و چه جوریه؛ اینطوری براشون کار میشه. بعضی‌ها هم که اصلا می‌بینید بیرون ریزی ندارند. یعنی حالا هر چی شده، یا در یک لحظه بیرون ریزی تموم شده یا با یک اختلاف فازی بیرون ریزی می‌کنه. یعنی میاد دوره پنج، بیرون ریزی دوره چهارش شروع می‌شه. میره دوره شش،

بیرون‌ریزی دوره پنجمش شروع می‌شه. اما من یک مطلبی رو عنوان می‌کنم، این مطلب به‌طور کلی در همه ترم‌ها صادق؛ هم در ترم دوممون، هم در ترم‌های بالاتر و بالاتر. حالا ترم یک، یک خوبی داره که وقتی درد میاد رو، هر چند که یک عده اونها رو هم قبول نمی‌کنند که این سابقه بیماری خودشونه، اما وقتی یک‌خرده به ذهنشون فشار میارن؛ یادشون میاد که بله اینها رو سابقه داشتند. در وهله اول می‌خوان مجادله کنند که نه این مال ما نیست. می‌خوان بگن که ما رفتیم کلاس، مریض شدیم و حالا زانومون درد گرفته، کمرمون درد گرفته، قلبمون هم که داره تیر می‌کشه، معدهمون هم که داره درد می‌گیره و این چه کلاسیه که هر کی بره توش مریض می‌شه. در واقع یک اسکن هوشمندانه‌ای ممکنه اینجوری تعبیر و تفسیر بشه. ولی اگر می‌خوایم واقعا قضایا کوتاه بشه و ما به‌سادگی و به‌راحتی این قضایا رو پشت سر بگذاریم؛ باید قبول کنیم و به این هوشمندی الهی اعتماد کنیم. مطلبی رو که به ما نشون میدن؛ بپذیریم. حالا اگر هم یادمون نیاد که این مال ما بوده؛ عیب نداره. حالا فعلا شما قبول کنید مال ما بوده؛ بگذارید حالا تا بعدا یادمون بیفته و ببینیم که این مطلب کجا بوده و چی بوده.

حضار: برای درمانش هم کاری نکنیم؟

استاد: قراره چکار کنیم؟

ادامه سوال: الان معده درد شدید داریم؛ چکار کنیم؟

استاد: چند نفر اینجا یک مواردی براشون اومده رو؟

حضار: استاد از زمانی که ما ثبت‌نام کردیم، چطور می‌شه که من دو هفته‌ست ثبت‌نام کردم؛ در عرض این دو هفته همه‌اش من بیرون‌ریزی دارم؟

استاد: بله دیگه. ببینید موضوع اینجاست که این چیزهایی که شروع شده تو اسکن، آیا شما در زمان دشارژ شدن این اتفاق‌ها براتون می‌افتاد یا نمی‌افتاد؟

حضار: بله.

استاد: شما اگر دقت کنید، مشکلی که الان در بیرون‌ریزی دارید، حالت‌هایی‌ست که در زمان‌هایی که دشارژ می‌شدید؛ این حالت‌ها بهتون دست می‌داد. سردرد، دل درد احساس بی‌رمقی و حالا هر چی بوده. چند نفر داریم؟

حضار: خیلی.

استاد: پس اینها در واقع مال کیه؟ مال ماست. الان می‌خوان به ما کمک کنند، می‌خوان حل و فصلش کنند؛ بعد ما داریم چونه می‌زنیم که نه این مال ما نیست. آخه چرا اینجوری شدیم؟ آخه بعضی‌ها خیلی جالبه بعد از این چند ترم، باز هم می‌گن چرا ما اینجوری شدیم؟ الان که دیگه می‌دونیم سابقه خودمون هست؛ مگر اینکه یک مسئله جدیدی اتفاق افتاده باشه. ولی شما اگر نگاه کنید، الان در این ترم اون چیزی که اتفاق می‌افته، اتفاق‌هایی‌ست که همیشه موقع دشارژ شدن برای ما پیش می‌اومده؛ بعد همینطور مرتباً روی هم تلنبار می‌شه و یک جا کار دست ما می‌ده. مثل همون انباره‌ست که هی ریختیم توش، ریختیم توش و حالا تا در رو باز کنیم؛ همه‌اش ریخته رو سر و کله خودمون. چه باید کرد؟ پس هیچ راهی نیست جز یک نگاه صبورانه. باید با صبر و حوصله نگاه کنیم، قبول کنیم و در واقع می‌خواهیم که حل و فصل بشه و خودمون رو می‌سپاریم و اون توکل و اعتماد رو داریم. اگر می‌خوایم کوتاه بشه؛ این کار رو انجام میدیم. اگر می‌خوایم بلند بشه؛ که دیگه همینطور مجادله کنیم.

حضار: ببخشید یعنی این انبار رو فقط باید نگاه کنیم؟ همین! یعنی پاکسازی و اینها لازم نیست؟

استاد: ببینید ما کارمون چیزی جز شاهد بودن نیست. گفتیم کار آسمانی تسلیم. این مسئله، کار آسمانیه؛ کار زمینی نیست که. ما اگر با کار زمینی تونسته بودیم؛ گفتیم که تا حالا یک کاری برای خودمون کرده بودیم. چون نتونستیم و از ماحصل کار زمینی نتیجه نگرفتیم؛ اومدیم کار آسمانی می‌خوایم. حالا ببینیم آیا با کار آسمانی می‌تونیم یک فکری به حال خودمون بکنیم یا نه؟ لذا تو کار آسمانی، تسلیم. ما اومدیم، دیگه اونجا شاهد می‌شیم، فقط نشونمون میدن؛ ما نگاهش می‌کنیم و بعد قبول می‌کنیم و می‌گیم بله! حالا لازم نیست بگیم اشتباه کردیم. یعنی نمی‌خواد بگیم کل دشارژمون اشتباه بوده، ولی همینی که نگاه می‌کنیم؛ اون خودش داره کار رو انجام می‌ده. بعد متوجه می‌شیم که چقدر این کوتاه می‌شه، چقدر موضوع جمع و جور می‌شه، ولی در غیر این صورت انقدر ما رو نگه می‌دارند تا ما بالاخره یا ولش کنیم و بگیم نخواستیم؛ یا بالاخره اعتراف کنیم که این من هستیم. خودشناسی اینه دیگه. اگر بخوایم از زیر این هم در بریم، از زیر اون هم در بریم، اینهم نباشه و اون هم نباشه؛ هیچ‌وقت چیزی یاد نمی‌گیریم و

نمی‌دونیم که با خودمون چه کردیم یا اشتباهات کارمون کجاست؟ اینجا پرونده‌مون رو می‌گذارند زیر بغلمون به‌عبارتی، اون وقت ما موفق می‌شیم که از زوایای مختلف از جمله از این زاویه، خودمون رو بهتر بشناسیم.

کاربری حلقه‌های ترم چهار از منظر اعلام برای خود و دیگران:

بعضی از حلقه‌ها فقط برای خودمون هست، چون این ماجرا خودشناسیه دیگه و این قضیه داره به ما کمک می‌کنه که هم خودمون رو بشناسیم؛ هم اون بحث جلوگیری از ضربات رو برای ما داشته باشه.

ارتباط‌هایی که برای دیگران می‌تونیم استفاده کنیم از هفته آینده شروع میشه. تشعشع مثبت و کنترل تشعشع‌های منفی و قطع اتصال از شبکه منفی رو برای دیگران هم اعلام می‌کنیم.

حضار: با اجازه است استاد؟

استاد: بعضی‌هاش با اجازه‌ست. بعضی‌هاش مثل کنترل تشعشع‌های منفی و تشعشع مثبت اجازه نمی‌خواد. در این دوره تزکیه تشعشعاتی و حلقه کنترل دشارژ هم فقط برای خودمونه. تشعشع‌های مثبت و کنترل تشعشع‌های منفی، هم برای خودمون هم برای دیگران هست و اجازه هم نمی‌خواد. قطع اتصال از شبکه منفی، هم برای خودمون هم برای دیگرانه؛ منتها اجازه می‌خواد. اینها چیزهایی‌ست که در هر جلسه‌مون با هم صحبت می‌کنیم.

حضار: استاد اون کنترل تشعشع (۱-) همون نیست که تو تشعشع دفاعی گرفتیم؟

استاد: همونه، منتها چون بعضی‌ها دوره دفاعی رو نیومدند، در اینجا، هم کنترل تشعشع ۱- و هم تشعشع ۲+ رو یکبار هم توضیح کامل میدیم و هم کار می‌کنیم^۱

۱- در دهه هشتاد خورشیدی، حلقه‌های ترم چهار مشتمل بر ۹ حلقه بوده است. با ارائه درسنامه جدید در تاریخ ۲۴ اکتبر ۲۰۲۱، مصادف با ۲ آبان ۱۴۰۰ خورشیدی و با توجه به تغییرات اعمال شده در درسنامه، در حال حاضر (بهمن ماه سال ۱۴۰۲ خورشیدی) حلقه‌های ترم چهار شامل ۶ حلقه می‌باشند و حلقه‌های کنترل تشعشع ۱- و ۲+ و ۳- که قبلاً در ترم چهار تفویض می‌گردید؛ به دوره تشعشع دفاعی منتقل شده‌اند.

نکته: لازم است که معرفت پژوهان در هر مقطع زمانی، برای اطلاع از آخرین تغییرات احتمالی و ترتیب تفویض حلقه‌ها، به جدیدترین ورژن درسنامه در سایت آکادمی طاهری مراجعه فرمایند.

کنترل دشارژ خارجی فقط برای خودمونه، الان هم توضیح میدم.

هر عاملی که پیش اومد که دیدیم ما می‌خوایم دشارژ بشیم، اگر خودش اتوماتیک عمل نکرد، شما به محض اینکه نظر داشته باشید؛ جاری میشه. حالا این نظر رو هر کسی ممکنه یه جور جاری کنه. یکی ممکنه بگه دیود، یکی ممکنه بگه کنترل یا اصلا نظر، هر چی. البته دیگه نظر بحثی‌ست که ما باید در دنیای عرفان برامون جا بیفته. اما اگر جا نیفتاده، کافیه که شما مثلا تو ذهنتون بیارید، دیود، کنترل دشارژ یا هر چه رو که مد نظرتونیه بیارید. اما اصولا وقتی نظر شما بر کنترل دشارژ باشه، همین که نظرتون بیاد؛ کار انجام می‌شه. روی این موضوع کار می‌کنیم و ببینیم که تو این هفته خصوصا چه‌جوریه. آیا خودکار شده یا نشده و اگر هم نیمه خودکاره؛ ما باید ازش استفاده کنیم. این حلقه و حلقه تزکیه تشعشعاتی فقط برای خودمونه. تشعشع مثبت و کنترل تشعشع‌های منفی، هم برای خودمون و هم برای دیگران هست و اجازه هم نمی‌خواد. جزء استخاره است؛ طلب خیره. تشعشعات مثبت و کنترل تشعشع‌های منفی، جزء چارچوب طلب خیره، جزء استخاره‌ست که در واقع اجازه داریم برای هر کسی طلب خیر کنیم. حالا طلب خیر خودش ابعاد مختلف داره، ما که زبانمون زبان تشعشعاته؛ از زوایای مختلفی به تشعشعات مثبت نگاه می‌کنیم. قطع ارتباط از شبکه منفی، هم برای خودمونه هم برای دیگران، منتها اجازه می‌خواد، یعنی باید از طرفمون اجازه بگیریم.

حضور: استاد اینها هم که خیره؟

استاد: خیر هست ولی یکی می‌گه که من به شبکه منفی متصلم؛ شما چکار داری که من متصلم؟ ما نمی‌تونیم مداخله کنیم.

حضور: اصلا تشعشع دفاعی هم خودش خیره.

استاد: در اون مورد هم شخص ممکنه بگه من این ویروس غیر ارگانیک رو، این رفیقم رو نمی‌خوام بره بیرون! شما چکار دارید؟ باید چی بگیریم بهش؟ اما در مورد تشعشع‌های مثبت و کنترل تشعشع‌های منفی، می‌بینید که شما می‌تونید شفاعت کنید بغل دستیتون رو، می‌تونید براش دعا کنید، می‌تونید طلب خیر کنید. حالا مفهوم استخاره و طلب خیر کردن رو در مباحث همین بررسی می‌کنیم و می‌بینیم چطوره. ببینید مثلا فرض کنید که یک تشعشع منفی داره میاد به سمت کسی، حالا ناشی از طلسم یا هر

یک از تشعشعات منفی دیگه، شما می‌تونید بپیرید جلوش رو بگیرید. اون نمی‌تونه بگه که چرا جلوی این سنگ رو گرفتید؛ من می‌خواستم بخوره تو ملاجم.

حضار: برای چشم و نظر هم از همین‌ها استفاده می‌کنیم؟

استاد: بله، اینها همه راجع به اون چیزها صحبت می‌کنه. البته کنترل تشعشع منفی، باز هم داریم؛ منتها تو دوره هفت بقیه‌اش رو صحبت می‌کنیم. اینجا این چند مورد رو کارش رو انجام می‌دیم.

حضار: تشعشع مثبت ۲ رو برای هدایت و ترغیب کالدهای ذهنی به جهان بالا استفاده می‌کردیم؟

استاد: بله.

حضار: تشعشع دفاعی، بیرون ریزی هم داشت. ما بدون اجازه می‌تونیم به کالدهای ذهنی مثبت دو بدیم یا نه به آدمی هم که نشسته تو ارتباط می‌تونیم +۲ بدیم؟

استاد: این بیرون ریزی نداره. چون تشعشع مثبت دو بیرون ریزی نداره؛ بدون اجازه اعلام می‌کنیم. اگر بیرون ریزی داشت؛ حتما نیاز به اجازه بود.

پس حلقه‌های تشعشع مثبت و کنترل تشعشع‌های منفی، هم برای خودمون و هم برای دیگرانه که این حلقه‌ها در مورد طلسم، چشم زخم و نفوذ و موارد دیگه هستند که با هم صحبت خواهیم کرد.

نحوه استفاده از حلقه کنترل دشارژ خارجی:

پس دیگه معلوم شد که چه‌جوری با کنترل دشارژ خارجی کار کنیم. تا در معرض دشارژ قرار می‌گیریم، اگر از این حلقه استفاده کنیم؛ یک‌دفعه می‌بینیم که مسئله تحت کنترل دراومده. این حلقه‌ای که در اون قرار گرفتیم، به محض اینکه در معرض دشارژ شدن قرار بگیریم، یا اتوماتیکه و خودش عمل می‌کنه، یا اگر اتوماتیک نبود؛ ما باید بخوایم و نظر کنیم.

حضار: نیاز به اسکن نداره؟

استاد: نه! اینجا ارتباطی به اسکن نداره.

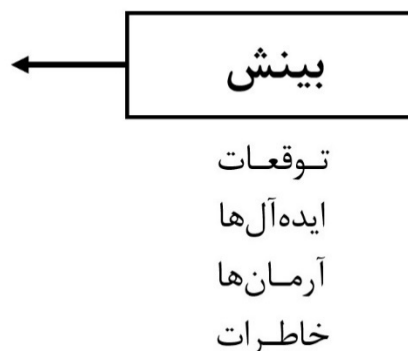
ادامه سوال: مثل فرادرمانی و اینها که گفتید.

استاد: نه! این بیرون ریزی اینه که پرونده‌هایی که در رابطه با دشارژ برای ما ایجاد شده، تعدادی از پرونده‌هامون رو هم زیر بغلمون می‌زنند؛ حالا شاید هم نزنند.

اشاره‌ای مختصر به کنترل دشارژ داخلی:

حضور: استاد ببخشید، یک موقع‌هایی ممکنه اتفاق خاصی نیفتاده باشه که ما این انرژی رو از دست داده باشیم. یعنی مثلاً در رابطه با دیگران اتفاقی نیفتاده باشه، ولی خودمون احساس بی انرژی بودن و بی‌حالی و افسردگی و این چیزها رو داریم. برای اونها هم اینجا کار می‌کنه؟

استاد: ببینید بحث کنترل دشارژ داخلی، موضوعی داره که بعداً بهش می‌رسیم. الان ما تو این دوره خارجی‌اش رو بررسی می‌کنیم. در مورد بحث داخلی، یک موقع هست که موضوع بینشه که در دوره سه صحبت کردیم. البته کلیتش همینطوره اما یک موقع هست که این دشارژ به‌خاطر توقعات، ایده‌آل‌ها و آرمان‌ها و خاطرات هست. مثلاً ما حالمون خیلی خوبه، یک‌دفعه اتفاقی که بیست سال پیش رخ داده و ما در بیست سال پیش افسرده شدیم و دشارژ شدیم، یک‌دفعه یادمون میاد و دوباره دشارژ و افسرده می‌شیم؛ در حالی که هیچکی هم کاری با ما نداشته.



در مورد آرمان‌ها یک توضیحی دادیم و مثالی زدیم. مثلاً فرض کنید ما راجع به همه چیز آرمانگرا هستیم، همون گرم شدن هوا و اینکه یه‌خرده هوا گرم می‌شه، ما از کوره درمیریم و حالمون بد می‌شه. این در واقع، تو آرمانگرایی ما، کمال‌گرایی ما میاد جزء بینش‌هامون. حالا یک نفر هم هر چه گرم بشه، خیلی راحت نشسته و یا خودش رو باد می‌زنه یا نمی‌زنه یا هر چی، اصلاً همچین اتفاقی براش نیفتاده. این رو در واقع یک

موضوعیه که خودش خیلی مفصل‌تر از این موضوع خارجیه. در دشارژ خارجی می‌گیم که یک عاملی به ما حمله کرده، ولی در دشارژ داخلی، اصلاً کسی با ما کاری نداشته و اینجا ما دشارژ شدیم. یعنی دیگه اقیانوس اون بیرون آرومه، تو خود کشتی ما افتادیم به جون خودمون.

مفهوم باطنی الیه راجعون و تضاد عمل و اندیشه ما در رابطه با موضوع مرگ و الیه راجعون:

حضر: استاد ببخشید می‌خواستم ببینم تو این کنترل دشارژ، ما به جایی می‌رسیم که مثلاً حتی با شنیدن خبر مرگ عزیزانمون بتونیم خودمون رو کنترل کنیم؟ یعنی باید به اونجا برسیم؟ یعنی ظاهر یک طرف قضیه؟

استاد: راجع به همین سوال خاصی که شما طرح کردید؛ از دو زاویه باید بررسی کنیم.

ادامه سوال: چون این خبر خیلی‌ها رو دشارژ می‌کنه و مریضی شدید میاره؟

استاد: ببینید از دو زاویه باید نگاه کنیم. یک زاویه اینه که اصلاً خود ادراک انالله و انا الیه راجعون جشن و سرور داره. یعنی باید جشن و شادی و پایکوبی و اینها باشه که الیه راجعون شد. همه مسافر راهیم و ای عجب که به آن مسافری که زود به مقصد رسیده و زودتر رفته؛ می‌گیرند. یعنی در واقع ما یک تضاد عمل و اندیشه‌ای که داریم که ترم قبل هم راجع بهش صحبت کردیم. تضاد عمل و اندیشه ما این هست که می‌نویسیم بازگشت همه به سوی خداست و الیه راجعون و لقاء الله و ... و کلی شعار می‌دیم؛ بعد در عمل می‌زنیم تو سرمون که چرا رفت؟ خدایا این رو چرا بردی؟

اونهایی که تشعشع دفاعی کار کردند، دیگه براشون اثبات شده و حالا دیگه ما فهمیدیم که وقتی ما از اینجا میریم به اونجا، حالا تازه دوباره وابستگی‌ها مون گل می‌کنه و تازه کالبد ذهنی دوباره به یک نوعی دستخوش نابسامانی هست. چه دستخوش نابسامانی باشیم، چه نباشیم؛ یک مرحله به سمت بی‌نیازی حرکت کردیم. چه بدونیم، چه ندونیم، چه استفاده کنیم، چه نکنیم؛ یک مرحله رفتیم بالا. یک واقعیتی‌ست که ما اومدیم اینجا و از مرحله قبلی دور شدیم؛ یک مرحله بی‌نیازتر شدیم. اما حالا که ما این رو متوجه شدیم، باید ببینیم که چکار کنیم که این الیه راجعونی که داریم می‌کنیم؛ همراه با نابسامانی کمتری باشه. این رو باید بیایم حلش کنیم. وگرنه خود پدیده مرگ،

رحمانیت خاص و ویژه الهیه. ترم دو هم صحبت کردیم راجع به علت طراحی مرگ و اینکه چرا خداوند مرگ رو طراحی کرده؟ چرا جهنم رو طراحی کرده؟ جلسه بعد خاطرتون باشه، بحث علت طراحی جهنم و بحث معنی بهشت و اینها رو با همدیگه تو این مسیر الیه راجعون تعریف کنیم و بپردازیم به این بحث مهم علت طراحی جهنم و در مورد مکانیزمش و اینها با هم صحبت کنیم.

بنابراین در اصل، مرگ نباید عامل حزن باشه. می‌گه «ان اولیا الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون». حزن، برای افرا معمولیه. برای اونهایی که به خدا نزدیک شدند، اولیا الله شدند؛ حزن دیگه توجیه نداره. از ابتدای ساعت افراد معمولی و افراد غیر معمولی رو تعریف کردیم. افراد معمولی همون‌ها بودند که نیاز به توجه، محبت و ... دارند. افرادی که تونستند نزدیک بشن؛ حتما مفهوم رحمان و الیه راجعون رو فهمیدند. بنابراین این قضیه یک ظاهر داره یک باطن داره.

- ظاهرش اینکه وای مُرد و اینجوری شد و حالا بی‌سرپرست شدند؛ اینها ظاهر قضیه‌ست. اما باطن قضیه این هست که اون فرد یک قدم رفته جلوتر، بازمانده‌ها دچار مشکل هستند، ولی اونی که رفته، راحت شده و آزاد شده؛ حالا حتی با هر حالتش. یک واقعیه که اون یک پله رفته بالاتر.

اصولا یکی از دلایلی که ما روی تشعشع دفاعی کار می‌کنیم، وارد شدن به یک بحث خرافی نبوده، وارد شدن به این بحث موضوعی که می‌دونید؛ نبوده. بلکه می‌خواستیم فردای خودمون رو ببینیم. هم کمک کنیم به یک عده، هم فردای خودمون رو هم ببینیم که چی در انتظارمونه و در واقع از این مطلب درس بگیریم؛ یعنی یک تیر و چند نشان. اگر بخواین حسابش رو بکنید؛ یعنی یک تیر و چند نشان. به خودمون کمک کردیم، به اونها کمک کردیم و بعد فردای خودمون هم پیش رومون هست و یک مطلب دیگه این هست که این قضیه کمک می‌کنه که هی ساختار وجودی خودمون رو بهتر و بهتر بشناسیم؛ این قضیه‌ست.

گزارش: من همیشه مادرم رو خیلی دوست دارم، هیچ‌وقت حاضر نبودم مامانم یک اتفاق براش بیفته؛ همه‌اش می‌گفتم زندگی من هم خراب خواهد شد. ولی الان دو سه ماه فهمیدم کجا میره، چه جایی میره و خوش به حالش.

استاد: بله؛ خدا رو شکر.

حضور: ببخشید استاد می‌خواستم ببینم وقتی افراد میرن اون طرف، دوباره خانواده‌ها با هم ملاقاتی دارند؟ یعنی کسانی که همدیگر رو دوست دارند؟ اونور می‌تونند همدیگر رو ببینند؟

استاد: یک تجربه خوبی داشتیم، البته نمی‌تونیم بگیم تجربه خوب، تجربه هم خوب و هم بد واقعا. یک تجربه‌ای داریم بگذارید از زبان خودشون بشنویم.

گزارش: دیدم برادرش و خانمش و دخترم دارند جیغ می‌کشند و می‌زنند تو سر خودشون که این مُرد. همون موقع با شما تماس گرفتند و شما گفتید که ضربان قلبش چگونه؟ واقعا دیگه ضربان نداشت و نفس هم اصلا نمی‌کشید که شما گفتید دستتون رو بگذارید روی قلبش. به محض اینکه من و خانمش و برادرش دست‌هامون رو گذاشتیم؛ دقیقا مثل اینکه یک تلمبه ترکید. یعنی به قدری این ضربان بالا رفت که خود ما اونجا ترسیدیم و به خِرخر افتاد.

تجربه مرگ از زبان خودِ آن شخص: رفتنش که خیلی راحت بود. اصلا یک لحظه گفتم اینها چرا اینجوری می‌کنند، من که خوابیدم. بعد دیدم من رو می‌بینم، منی که خوابیده رو می‌بینم. این بی‌انصافی که با قاشق داره دندون‌هام رو خورد می‌کنه رو می‌بینم. بعد خیلی از خاطراتم یعنی اون احساساتم پاک شده. فقط بگم ادراکات انقدر سنگینه، من در هر ثانیه مغزم هزاران بار داره ریلود می‌شه و تو هر ریلود Reload درکم ضعیفتر می‌شد. برداشتی رو که با خودم آورده بودم؛ کمتر می‌شد. یک چیز رو که با خودم خیلی خوب آوردم؛ حسرت بود. یکی به من می‌گفت که اون قیامتی که منتظرش هستی، با این وضعیت، اینه. منظور از حسرت، این نیست که مثلا یک ماشین BMW داریم؛ بره تو دره و یا عزیزمون بمیره. اصلا اینطوری نبود! ماجرای حسرت، یک دره عمیقی بود که اصلا ژرفنای اون معلوم نبود و وجود آدم بود. ولی یک چیز جالب این بود که من از دید همه زندگی رو می‌دیدم. از دید اون کسانی که اومده بودند بالای سرم، اون کارمند اورژانس. اولاً یک ثانیه مفهوم تن واحده برام جا افتاد. جنسیت برام معنی نداشت. دختر کوچیکم که الان اگر بگه بابا! براش می‌میرم رو نمی‌شناختم، نمی‌فهمیدم. اتفاقاً از لحظه‌ای که جنسیت رو فهمیدم، عذابم بیشتر شد، یعنی هی فشارها روم بیشتر شد؛ به طوری که اصلا بعدش خیلی سخت بود. وقتی معنای پدر، مادر، جنسیت رو فهمیدم؛

بعد حالا دیگه نگران اینها بودم ولی تا قبل از اون اصلا نگرانی نداشتم. برگشتن خیلی سنگین و دردناکه، خیلی سخته! حالا اصلا آدم با چه توشه‌ای میره اونور، به کنار. به‌شدت پاک شد این خاطرات من، یعنی اصلا حجم دانایی قابل انتقال نیست، در عین اینکه همه هم واحد هستند. یعنی شما میدیدی که این بنده خدا که داره تو رو نجات میده، من کاملا انگار زندگی همه اونها رو تجربه داشتم؛ در یک لحظه فقط.

استاد: بله، بسیار بسیار ممنون، خیلی متشکر.

تعریف روح و کالبد ذهنی و تفاوت آنها از دیدگاه مکتب عرفان کیهانی حلقه:

بله اتفاقی که اون‌طرف در وهله اول می‌افته، این هست که حالا این چیزهایی رو که ما دنبالش هستیم؛ داریم میریم به وحدانیت برسیم. گفتیم تلفیق آیات به ما می‌گه «الیه راجعون» و «لا اله الا الله»، به سوی او میریم و او یکتاست. یعنی ما به سمت یکتایی میریم، یعنی داریم میریم که یکتایی رو درک کنیم. حالا توی مراحل مختلفی، وقتی میریم؛ بهش می‌رسیم. اگه خاطرتون باشه، دوستانی که دوره تشعشع دفاعی رو دنبال کردند، گفتیم که اونجا دیگه اون چیزی که وابسته به مکانه؛ مفهوم نداره. مثل جنسیت، مثل زبان، اینکه به چه زبانی صحبت می‌کنید؛ اینها هیچ کدوم مفهومی نداره. ابتدای قضیه موضوع اینجوریه و بعد از لحظاتی یواش یواش ما می‌افتیم روی مدار اون‌طرف که حالا وابستگی‌ها ظاهر می‌شه. یعنی کالبد اختری می‌میره، روان می‌میره و بعد از اون، ذهن ما برنامه‌هاش رو می‌ریزه رو. اینکه به چی وابسته‌ست، چه چیزهایی مد نظرشه و اینها میاد رو و دیگه از اونجا به بعد، مسئله دنبال می‌شه.

اما در این مورد یک قضیه‌ای که باعث بروز اشکال می‌شه؛ بحث روحه. بحث روح و کالبد ذهنی. اونها با استناد به وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا، می‌گن که اصلا روح علمش به ما داده نشده و اصلا موضوع اینطور نیست. در حالی‌که ما خودمون هم می‌گیم که روح، هادیه. روح نقش هادی داره و در مورد مکانیزم و مسائلش و اینها تقریباً می‌شه گفت که اطلاعات زیادی ازش نداریم؛ فقط می‌دونیم روح، هادیه و نقش هدایت ما رو به سمت مراحل بعد داره. در شروع این کلاس‌مون هم امروز راجع بهش صحبت کردیم و گفتیم که عاملی که ما رو به سمت بالا می‌بره؛ روحه. عاملی که به سمت پایین میاره؛ میل یا نیاز به انرژی نوع دوم هست.



روح در این مقطع، یک جور عمل می‌کنه، مثلاً کاری رو که روی ما انجام میده این هست که احساس گم شدن یک چیزی رو داره به ما میده. از روزی که دست چپ و راستمون رو شناختیم؛ روح برنامه‌ای رو داره به ما میده که ما مدام احساس گمشدگی می‌کنیم. مدام احساس می‌کنیم که گم شدیم و یک چیزی گم کردیم. روح این رو به ما پالس میده، ما تجزیه تحلیل می‌کنیم و می‌گیم این چیزی رو که گم کردیم؛ مثلاً حتماً تحصیله. میریم تحصیل می‌کنیم و دستمون بهش میرسه؛ بعد می‌بینیم که این هم نیست. فکر می‌کنیم پول، دستمون به پول می‌رسه؛ می‌بینیم که این هم نیست. فکر می‌کنیم قدرته، ازدواجه، فرزنده و تمام این مسائل رو همینطور متوالی تجربه می‌کنیم و دستمون به هر چی که می‌رسه؛ پوچ می‌شه. این قانونه، یعنی باید پوچ بشه، اگه پوچ نشه؛ یک اشکالی تو کار هست. این کار انقدر ادامه پیدا می‌کنه تا ما پی به یک موضوعی ببریم که اون هم این هست که این گمشده ما کماله. تنها چیزی که پوچ نمی‌شه؛ موضوع کماله.

مطابق اون مسئله‌ای که داره به ما القا می‌شه؛ هر چیزی روی زمین، به پوچی می‌رسه. مثلاً تمام لذت‌های زمینی به تنفر ختم می‌شه. مثلاً لذیذترین غذایی رو که دوست دارید، اگر یک پرس بخورید، پرس دوم، پرس سوم می‌شه شکنجه. پرس چهارم دیگه عذاب الیم. اینها قانونه و در واقع اینها از اینرو طراحی شده که ما بند نکنیم به مسائل زمینی و تاریخ انقضا داشته باشه که تاریخ انقضا هم داره. فقط یک چیزه که در واقع اینطوری نیست و اون کماله. مثلاً لذت‌های زمینی این مسئله تاریخ انقضا رو داره؛ لذت‌های آسمانی نداره. مثلاً دیگه لذت روحانی، هرگز فراموش نمی‌شه، هرگز کهنه نمی‌شه، بحث کمال هرگز تاریخ انقضا نداره. یعنی اینها قانونمندی‌های خودشون رو

داره و این نقش روحه. حالا عده‌ای بحث روح رو با کالبد ذهنی اشتباه می‌گیرند. یعنی اون چیزی رو که احضار می‌کنند؛ تو اصطلاح عامه می‌گن روح احضار کردیم. یک عده‌ای که اصلا این رو قبول ندارند و می‌گن که روح، علمش به ما داده نشده؛ لذا احضار روح هم نیست. اینکه شما می‌گید فرضاً روح، کسی رو تسخیر کرده؛ این هم نیست. درحالی‌که اینها دو تا مقوله جداگانه‌ست و یک واقعیتی؛ قرون متمادی‌ست که احضار روح وجود داره و همه ملل این تجربه رو دارند. اگر ما بیایم اون رو نفی کنیم؛ بهمون می‌خندند. یعنی امروز اینجوریه دیگه. الان می‌بینید که دیگه از این موضوعات عکس می‌گیرند و رو سایت‌ها می‌گذارند. حالا یک موضوع دیگه اینه که آیا تجربه خودمون رو در مورد تشعشع دفاعی می‌تونیم انکار کنیم؟

حضار: نه.

استاد: پس اگر بخوایم این صحبت رو گوش بدیم، با صحبت خودمون دچار تضاد می‌شیم. در حالی‌که هیچ تضادی نیست. اون روح رو تعریف کرده، ما داریم کالبد ذهنی رو تعریف می‌کنیم. قراره با هم بشینیم پای بحث. بیان مناظره کنیم، اونها به ما نشون بدن و ما به اونها نشون بدیم، در صورتی‌که بی‌طرف باشند و در صورتی‌که واقعا محقق باشند؛ می‌بینند که موضوع از این قراره. ولی اگر که بخوان وارد مناظره و بحث نشند؛ نقطه نظرات خودشون رو داشته باشند. لکم دینکم ولی الدین. کار خودشون رو بکنند؛ کاری هم به کار ما نداشته باشند. اگر کار به کار ما داشته باشند؛ ما هم مجبوریم باهاشون کار داشته باشیم.

حضار: پس از این موضع ما رو هم تقویت کنید که بتونیم جواب رو درست بدیم.

استاد: بله، جواب روشنه. جواب این هست که بیاید با هم بریم ببینیم. تو بگو این چیه؟ من بلد نیستم؛ تو بگو. اگر تونست؛ توضیح بده. نمی‌تونه توضیح بده؛ چیزی هم ارزش سر در نمیاره. یعنی خودشون، خودشون رو محروم کردند و گفتند نیست؛ لذا الان سوادش و علم و تجربه‌اش رو هم ندارند. یعنی صورت مسئله رو پاک کردند، در حالی‌که از یک طرف دیگه، خودشون می‌گن روح اومد، جن اومد. از یک طرف می‌گن هست و اومد؛ از یک طرف می‌گن نیست. این تناقض نمی‌دونیم چه‌جوری حل می‌شه؟

قطعی نبودن مرگ و امکان بازگشت، قبل از مرگ کالبد اختری:

تا کالبد اختری نمیره، مرگ قطعی نیست؛ از نظر ما اینطوره. همه اینها در واقع اون مواردیه که علم نمی‌تونه جواب بده که چرا یک کسی که مرده، ایست قلبی یعنی دیگه تموم! می‌دونیم که اگر دقایقی هم خون به مغز نرسه؛ مغز باید بمیره ولی هم نمی‌میره، هم اینکه در مواردی هم وقتی ان‌شاءالله بعد از روزها برمی‌گرده؛ می‌بینیم که همون آدم عادیه. نه خون لخته شده، نه اتفاق دیگه‌ای افتاده. بنابراین تا این زمان که کالبد اختری نمرده، به علّی که این علت‌ها باید مورد بررسی قرار بگیره، اگر شوک کالبد اختری یا بالاخره شوکی به این وارد بشه؛ احتمال برگشت وجود داره.

گزارش: من اون هفته با شما راجع به شوهرم صحبت کردم و گفتم که بیماریش عود کرد. الان راجع به تجربه‌ام در مورد دشارژ می‌خوام بگم که دوستان سوال کردند که اگر خدای ناکرده در مورد مرگ عزیزان باشه؛ ممکنه یا نه. من به شما گفتم احساس می‌کنم ایمانم داره فرو می‌ریزه؛ چون شوهرم حالش بده. شما به من گفتید که پس شما خدا رو به خاطر شفای شوهرتون می‌خواید. من رفتم خونه رو این جمله خیلی فکر کردم و با خودم گفتم که نه! خدایا من خودت رو به‌خاطر خودت می‌خوام؛ نه به‌خاطر شوهرم. باور نمی‌کنید هفته گذشته خونه ما همه‌اش گریه و زاری بود و هر کی می‌اومد خونه ما گریه زاری می‌کرد ولی من عین خیالم دیگه نبود. یعنی گفتم که واگذار می‌کنم، خدا خودش هر چی که می‌خواد؛ رقم بزنه. یعنی با اینکه من انقدر عاشق شوهرم هستم ولی با خودم کنار اومدم.

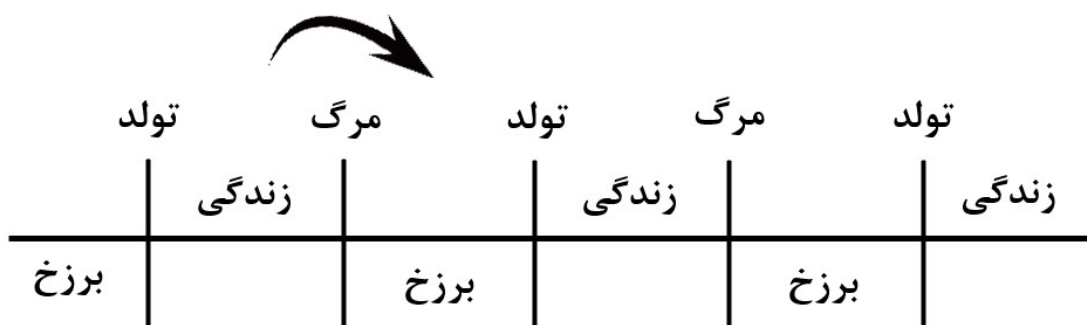
استاد: بله، بله. نتیجه این شفا و این درمان هم قطعا بهتر خواهد بود تا اون مورد اول. چیزی که به این مطلب کمک می‌کنه بحث دانش کماله.

وابستگی و نداشتن سواد کمال، دو عامل ماندن کالبد ذهنی در برزخ:

در مورد دانش کمال، قبلا هم صحبت کردیم. دانش کمال میاد و مسائلی رو روشن می‌کنه، از جمله برای ما معلوم کرد که وابستگی هست که ما رو در برزخ نگه می‌داره. همچنین دانش کمال بحث ادراکات رو مطرح کرد که در زندگی بعدی، دانش پایه ما، ادراکات هست. در این مقطع پایه، شناخت هست و بعد به ادراک می‌رسه، در زندگی بعدی پایه‌اش ادراکه و بعد یک چیز دیگه‌ست که الان برامون قابل درک نیست. بالاتر

از ادراک چی هست؟ قابل درک نیست. در این زندگی، ما اومدیم، در اینجا شناخت داریم، تئوری داریم. زندگی بعد تئوری نداریم، نظریه نداریم، تعریف نداریم؛ اونجا پایه ادراکه. یعنی بیس کار ادراکه و بعد از ادراک دیگه حالا یک چیزی هست که میریم تجربه کنیم. بنابراین چیزی رو که لازم هست و ما باید می‌دونستیم و بدونیم؛ الان تئوریکال یعنی به‌صورت نظری می‌دونیم. یک عاملی که ما رو در برزخ نگه می‌داره، وابستگی؛ یک عامل هم بی‌سوادیه. منظور از بی‌سوادی، سواد اینجا نیست؛ منظور سواد کماله. یعنی ادراکات، درک اناالحق، درک تن واحده و... این ادراکات کمک می‌کنه. حتی توی همین گزارشی که این دوستمون از تجربه مرگ دادند، همین بحث که در دم فرقی نمی‌دونستند بین خودشون و افرادی که اونجا بودند؛ دونستن اینها ادراکه. همه اینطور نیستند، همه این گزارش رو ندارند؛ ولی به‌عنوان یک پایه، اونجا اینهاست. یک دفعه می‌بینیم که هیچ فرقی نیست. این رو از کجا برده؟ این سواد پایه‌اش هست. اونجا بر این سواد پایه سوار می‌شه و ازش یک‌جوری استفاده می‌کنه و بهره می‌بره. اگر این سواد رو نداشته باشه؛ یک‌جور دیگه‌ست و اینها کمک می‌کنه. در واقع تو عرفان موضوع اینجاست که غیر از تعریف کیفی اینجا، تعریف کیفی مرحله بعد هم جزء برنامه‌هاش هست. نمی‌گه اینجا تو از نظر کیفی این کار رو بکن و دیگه تموم.

مثل بعضی از مکاتب از جمله مکتب ذن بودیسم که وقتی انتهای قضیه رو تعریف می‌کنه؛ بحث آرامش و بحث نیرواناست. بحث این هست که ما برسیم به آرامش. بقیه‌اش رو دیگه تعریفی نداره، دیگه نمی‌گه حالا وقتی رسیدی به آرامش؛ بعد چی می‌شه؟ باید بری پیدا کنی. در اینجا ما اصلاً می‌بینیم که حالا رسیدیم به آرامش، تازه آرامش خودش وسیله‌ای‌ست برای یک ماجرای دیگه؛ همونطور که در ترم قبلی صحبت کردیم. بعد نه‌تنها در اینجا، بلکه می‌خوایم ببینیم که وقتی از اینجا رفتیم، چی نیاز داریم و در واقع این پیک نیکی که داریم میریم؛ چی باید با خودمون ببریم؟



اگر یادتون باشه، راجع به مثال پیک نیک هم صحبت کردیم. مثلاً یخچال شاید بای‌ساید نمی‌بریم پیک نیک. یک چیزهایی می‌بریم که اصلاً تصورش رو هم نمی‌کنید. یک قوری به درد نخور، یک کتری می‌بریم که وقتی یکی بهش نگاه می‌کنه، می‌گه آخه این به چه دردی می‌خوره؟ یعنی یک چیزهایی اونجا به درد می‌خوره که ما تصورش رو نمی‌کنیم. تو پیک نیک، لنگ یک سوزن نخ می‌شیم، لنگ یک سنجاق می‌شیم، لنگ یک چوب کبریت می‌شیم. اصلاً می‌گیم چوب کبریت که آخه ارزشی نداره. بنابراین ماجرای در برزخ و زندگی بعدی چه قضایایی به درد می‌خوره، چکیده و نتیجه عمله؛ خودِ عمل نیست. یعنی مثلاً باز هم یک مثال بزنیم، یک کسی تا حالا صد بار صفر گرفته و امروز بیست می‌گیره؛ آیا صفرهای گذشته‌اش اهمیتی داره؟ صفر گرفته که یاد بگیره بیست بگیره؛ لذا این می‌شه نتیجه عمل. مثلاً برای پایان نامه دکترا، می‌گن بیا بگو ببینیم چی فهمیدی؟ یک تزی بده که تا حالا وجود نداشته. این همه رفتی و اومدی؛ بگو ببینیم می‌تونی یک فکری ارائه بدی که تا حالا وجود نداشته؟ نمی‌گن برو مشق‌هات رو از کلاس اول جمع کن بیار و کتاب‌هات رو هم بیار و یک خاور بگیر اینها رو برای ما بیار. اونها به درد نمی‌خوره. می‌خوان ببینند که در این «من الظلمات الی النور»، با ظلمت بازی کردی، اینطور شد و اونطور شد و رفتی و اومدی و همینطور گناه و ثواب کردی؛ حالا بگو ببینیم چی دستگیرت شده؟ چی داری؟ چه درکی با خودت آوردی؟ درک، می‌شه نتیجه عمل.

حضار: استاد، قبل از تولد بعدی، آیا امکان داره تو همین عالم برزخ، آدم درکی بدست بیاره؟

استاد: اصلاً الان داریم این مسیر رو میریم که درک بدست بیاریم.

ادامه سوال: نه! منظورم در این زندگی نیست. بعد از مرگ، آیا کالبد ذهنی می‌تونه تو برزخ کسب درک داشته باشه؟

استاد: اصلاً اگر عقب ماندگی داشته باشه که باید جبران کنه. بله، جای جبران همه جا هست؛ اصلاً بدون جبران این چرخه قابل تعریف نیست. همیشه جبران هست. در برزخ هم جای جبران وجود داره، اصلاً اگر جبران نباشه؛ انتقال به زندگی بعدی نیست. الان ما از برزخ خودمون اومدیم اینجا، پس یک کاری کردیم که اومدیم دیگه، یه جوری جبران کردیم، یک کاری کردیم؛ نمی‌دونم چه کاری ولی انجام دادیم.

فرق بین نتیجه و خود عمل رو باید بدونیم. یک عده فکر می‌کنند که مثلا دفاتر مشقشون رو می‌برند؛ این خودش یک بحثه. نه! اینطور نیست! می‌گن مشق‌ها رو بگذار کنار، بیا بگو ببینیم با اون چیزهایی که یاد گرفتی؛ چی بلدی بنویسی؟ چه چیزی می‌نویسی؟ یکی ناسزا می‌نویسه، یکی یک چیزی می‌نویسه که از نظر ادبی شاهکاره؛ در حالی که همون الفباست و حروف همون‌هاست.

بنابراین وقتی میریم پیک نیک، چیزهایی رو که می‌بریم فرق می‌کنه با اون چیزهایی که توی زندگی معمولی باهاش سر و کار داریم. لذا به‌طور کلی توی این عرفانی که ما داریم صحبتش رو می‌کنیم، داره هم اون چیزهایی که در این مرحله لازم داریم و هم چیزهایی که در زندگی بعدی لازم داریم رو ترسیم می‌کنه؛ حالا بقیه‌اش پیش‌کش‌مون. خصوصا اینکه در این دو مرحله، یعنی در این مقطع از زندگی و در زندگی بعدی چه چیزی لازم داریم رو می‌خواد همینطور باز کنه و دیگه قضیه رو کاملا به ادراک نزدیک.

توضیحات برزخ و اختلاف دیدگاه عرفان حلقه با برخی تفکرات در سطح عام در این رابطه:

حضار: آگاهی‌ها تا انتها میره؟ تا آخر روز قیامت؟

استاد: حالا ان‌شاءالله توی جلسه بعدمون همین رو صحبت می‌کنیم. در مورد اینکه ما آگاهی رو اصلا برای چی می‌خوایم؟ یک من ثابت داریم، یک من متحرک داریم، مکانیزم جهنم چیه؟ این آگاهی رو کی جذب می‌کنه؟ چه‌جوری می‌شه؟ برای چیه؛ ان‌شاءالله تو جلسه بعدمون صحبت می‌کنیم.

حضار: استاد برزخ رو همه تجربه می‌کنند؟ یا اینکه مثلا ما می‌تونیم بر حسب آگاهی‌هامون بریم به زندگی بعدی؟

استاد: بله، تجربه می‌شه. منتها در برزخ بعد از این زندگی، زمان حاکمه و اگر ثانیه‌ای هم باشه؛ خودش می‌شه تجربه. حالا پس کوتاه مدت یا بلند مدت، از برزخ عبور می‌کنیم؛ منتها برای یک کسی در حد ثانیه‌ست. مثلا شما روح انسان متعالی رو نمی‌تونید احضار کنید و این نشون میده که رفته تو زندگی بعدی. چون وقتی بره تو زندگی خودش؛ دیگه نمی‌گذارن برگرده. وقتی وارد زندگی خودش بشه؛ دیگه اجازه برگشت نیست.

یکی دیگه از اون دلایل هم که بعضی‌ها احضار روح رو قبول ندارند؛ اینکه که می‌گن اونها نمیان. درست می‌گن، از زندگی خودش نمی‌گذارن برگرده. اگر وارد زندگی بعدی بشه؛ دیگه اجازه برگشت نیست. ولی در برزخ همه اینها هست.

یک مطلب دیگه اختلاف ما با دیدگاه‌های دیگه اینکه که ما می‌گیم باید اونها رو هدایتشون کنیم برن. اونها می‌گن که باید آب بدیم، نون بدیم، ببینیم چی می‌خوان و نگهشون داریم. این دوباره تناقض بعدیه. اگر اونها معتقدند که وقتی بره، دیگه نمی‌تونه برگرده؛ پس چرا دارید می‌کشیدش اینجا از تو زندگی خودش؟ پس معلومه که این هنوز نرفته تو زندگی خودش و شما می‌بینید که مثلا می‌گن اومد به خواب، برو این کار رو کن، الان منتظره، الان چشمش به راهه و... چشمش به راهه یعنی چی؟ اون باید بره تو زندگی خودش.

اینها تناقضاتی که از یک‌طرف می‌گن اجازه نمیدن اینها برگردند، از یک طرف می‌گن چشم به راهه و اینها. بعضی‌ها هم که می‌گن اینها شبهای جمعه بهشون مرخصی میدن. ما با هر کس نشستیم که به هر حال از بزرگان و از اساتید، آخرش دیدیم که ما حرفمون یکیه. ما تا امروز حتی با یک تناقض برخورد نکردیم. دوستان زیادی هم شاهدند، در دوره‌های مختلف اکثرا اساتید مختلفی هستند؛ ما تا امروز با تناقضی برخورد نکردیم. این صحبت‌ها صحبت‌های عامیانه‌ست، صحبت‌هایی‌ست که در سطح عام مطرحه؛ در سطح خاص اصلا ما این مشکل رو نداشتیم و مطمئنا حرفها یکیه ولی تعبیرهای مختلفی ممکنه روش باشه. خیلی ممنون.

برقراری ارتباط کنترل دشارژ خارجی

استاد: ارتباط رو برقرار کنیم.

خیلی ممنون، متشکر. همه رو به خدا می‌سپاریم، تا جلسه بعدمون خدانگهدار، خدانگهدار، خیلی ممنون، خداحافظ.



برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



taheriacademy.com

elementary.erfanhalghehacademy.com